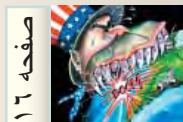


هشدارهایی که نباید به راحتی نادیده گرفت!



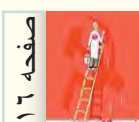
پیشگیری یا درمان ناقص؟



رویزونیسم عصر فراملی‌ها!



خشت "دوم" چون نه‌د معمارکج به ثریا نرسد دیوار کج!



جنگ امپریالیستی و گزینش کارگران و توده های مردم

زنده باد اول ماه مه، روز همبستگی مبارزاتی کارگران جهان!

۱۱ اردیبهشت (اول ماه مه)، روز کارگر، و سمبل وحدت مبارزاتی کارگران و زحمت‌کشان علیه نظام برده‌گی کار مزدوری، مبارک باد. طبقه کارگر، سال دیگری را در مبارزات پی‌گیر اش علیه نظام جهانی سرمایه پُشت



سرگذاشت. سنگرهای جدیدی را در این مبارزه فتح کرد که وادار کردن دولت دست راستی فرانسه به عقب نشینی و لغو مصوبه‌ی ژوئن ۲۰۰۵ دایر بر قرارداد استخدامی اول جوانان زیر ۲۶ سال، در موسسات کمتر از ۲۰ نفر، از آخرین دستاوردهای آن بود.

مع الوصف سرمایه‌های بزرگ انحصاری و فراملی، در جهت پیاده‌کردن هرچه بیشتر اقتصاد نئولیبرالیستی، به‌خاطر کسب سود بیشتر، فشار بر کارگران را افزایش داده و بی کار سازی در اکثر کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری ادامه‌یافت. بسیاری از کارخانه‌ها بسته شدند تا در کشورهای دیگری که نیروی کار ارزان بود دایر شوند. عدم امنیت شغلی، کار نیمه وقت،

بقیه در صفحه دوم

روسیه و بالاخره عملی ساختن طرح " خاورمیانه بزرگ" مصمم به تعویض رژیم جمهوری اسلامی و جایگزینی آن با رژیمی وابسته به خود و یا دوست و متحدش می باشد.

رژیم جمهوری اسلامی جهت ادامه حاکمیت خود و با در نظر گرفتن تجربه عراق و کره شمالی مصمم است که به سلاح اتمی مجهز گردیده و از این رهگذر خود را از خطر تهاجم خارجی و مواجه شدن با سرنوشتی مشابه افغانستان و عراق، نجات دهد. در عین حال تاریخ ۲۷ سال حاکمیت این رژیم، مبین این امر است که جمهوری اسلامی جهت سرکوب مردم و مقابله با انقلاب اجتماعی، نیاز به بحران و بحران آفرینی دارد.

بقیه در صفحه سوم

تهاجم نظامی امپریالیسم آمریکا (فارغ از شکل این تهاجم) به یکی از مهمترین موضوعات در پهنه بین المللی تبدیل گردیده و جایگاه ویژه ای در تمام رسانه ها و مطبوعات جهانی و زد و بندها و دیدارهای دیپلماتیک را اشغال نموده است. طرفین اصلی این منازعه یعنی دولت امپریالیستی آمریکا و رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی از هیچ کوششی در خدمت آماده سازی شرایط جهت عملی ساختن این جنگ ویرانگر و ارتجاعی فروگذار نمی نمایند. امپریالیسم آمریکا جهت تسلط به تمامی ذخایر انرژی منطقه و از این رهگذر اعمال هژمونی در سطح بین المللی بر رقیبان امپریالیستی خود، محاصره چین به مثابه " رقیب بالنده قرن ۲۱ آمریکا"، تضعیف

رشد مبارزه طبقاتی در فرانسه

گردید. تظاهراتی که در ماه گذشته در پاریس بر علیه قانون نخستین استخدام صورت گرفت، در امتداد بحران سیاسی / طبقاتی است که فرانسه مدت هاست با آن درگیر می باشد. رای منفی اکثریت رای دهندگان فرانسوی به قانون اساسی اروپا، گسترش اعتصابات کارگری به‌ویژه علیه بیکار سازی و پائین آوردن دستمزدها، اعتراضات کارگران باراندازها در ماریسی و جنوب فرانسه و شورش جوانان و فقرا در گتو های پاریس و سرایت این شورش ها به سرتاسر کشور که منجر به اعتراف آشکار دولت فرانسه

بقیه در صفحه چهارم

پیروزی بزرگ و پرافتخاری دیگر، پس از رای نه به قانون اساسی نئولیبرالی اروپا، حاصل هفته ها مقاومت و مبارزه ی مشترک دانشجویان ، جوانان و کارگران فرانسوی بود.

دولت نئولیبرال و راست افراطی فرانسه در برابر حرکت مشترک کارگران و دانشجویان، پس از ۱۰ روز مقاومت مذبحانه، تسلیم شد و آشکارا عقب نشینی کرد. ترس از انقلاب و نگرانی از اوج گیری جنبش های اجتماعی آنها با مشارکت فعال کارگران و حقوق بگیران، در یک کلام گسترش مبارزات طبقاتی در فرانسه باعث عقب نشینی موقتی سرمایه داری آن

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

کارگران و زحمت‌کشان را هدف اصلی اش قرار خواهد داد. لذا طبقه کارگر ایران علاوه بر مبارزه طبقاتی اش باید در برابر هرگونه تحریم اقتصادی و مداخله و تجاوز نظامی بپاخاسته و مخالفت صریح و بی‌پرده‌اش را اعلام نموده و علیه مداخله‌گران به مبارزه برخیزد.

اما مبارزه علیه دشمنان داخلی و خارجی - رژیم اسلامی و امپریالیسم - تنها در صورتی می‌تواند با موفقیت همراه گردد که کارگران وحدت خود را از طریق ایجاد تشکل مستقل سراسری خود سازمان دهند.

امسال درگرمی داشت اول ماه مه با تعطیل کارخانه‌ها و موسسات دیگر و با مبارزات مشترک باید قدرت خود را به دشمنان داخلی و خارجی نشان دهیم. قدرت ما در وحدت و تشکل ما است و رمز موفقیت ما نیز در آن نهفته می‌باشد.

زنده‌باد اول ماه مه روز همبستگی مبارزاتی

کارگران جهان!

پیش به سوی ایجاد تشکل
مستقل و سراسری کارگران!
برای آزادی کارگران و
زندانیان سیاسی مبارزه
کنیم!

مرگ بر جمهوری اسلامی
ضدکارگر و ضد آزادی!

مرگ بر جنگ افروزان
متجاوز امپریالیست!

زنده‌باد آزادی، زنده‌باد
سوسیالیسم!

زنده‌باد انترناسیونالیسم
پرولتری!

زنده‌باد طبقه کارگر رهبر
راستین توده‌های زحمت کش

اول اردیبهشت ۱۳۸۵

حزب رنجبران ایران

و شتم هزاران کارگر و به بندکشیدن آنها و مسئولان و فعالان سندیکا این مبارزه ادامه داشته و به‌حق مورد پشتیبانی کارگران جهان در داخل و خارج از ایران قرار گرفت. رشد همبستگی مبارزاتی کارگران در ایران و تداوم مبارزات آنان باعث شد تا رژیم بیشتر از پیش به سلاح سرکوب متوسل شده و حتا باکشاندن پای نیروی بسیج به همکاری با وزارت کار تلاش کند محیط کار و تولید را هرچه بیشتر به سوی نظامی شدن سوق دهد.

مبارزات سال گذشته کارگران نشان داد که درهرجائی که کارگران با حفظ وحدت و پافشاری روی خواسته‌های شان درمیدان مبارزه گام نهاند، توانستند به پیروزیهای نسبی دست یافته و بخشی از مطالباتشان را ازحلقوم سرمایه‌داران بیرون کنند.

مجموعه این عوامل نشان داد که مبارزه‌ی طبقه‌کارگر ایران وارد فاز جدید یعنی گذار به فاز وحدت و سازمانیابی سراسری شده‌است. امری که امیدبخش بوده و

می‌رود تا کیفیت مبارزاتی طبقه کارگر را ارتقاء بدهد. دیگر روشن شده‌است که در برابر نظام قلدمنش سرمایه با حرکات فردی نظیر خودکشی، آتش زدن کارخانه‌ها و حتا اعتصابات پراکنده بر سرخواست مشخصی که دامنگیر اکثر کارگران ایران است، موفقیت حاصل نمی‌شود.

درسال گذشته درعرصه ملی، کشمکش درمورد تامین

سوخت نیروگاه‌های هسته‌ای در داخل، بین رژیم ولایت فقیه و امپریالیستهای جهانخوار و کشیده شدن پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل و افزایش خطر مداخله و تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا به ایران باعث شده تا رژیم اسلامی برای جلوگیری از رشداعتراضات توده‌ای و متوجه ساختن افکار مردم به سوی دفاع از سیاستهای درمورد ایجاد صنایع هسته‌ای، به تشدید خفقان و سرکوب حرکتهای آزادی‌خواهانه پرداخته و از جنگ جدید هم "نعمت الهی" دیگری برای خود بسازد.

باتوجه به این‌که مداخله درامور ایران درهر بُعدی که صورت گیرد اعم از تحریم اقتصادی تا تجاوزنظامی، و یا مزدورپروری و تحریکات داخلی، مستقیما

استثمارنیروی کار بی‌کاران و کارگران مهاجر، زنان و کودکان که فشارعمده‌ی آن متوجه زنان کارگر بود و ادامه تبعیض جنسی، نژادی و ملی در بازار کار، مجموعه عواملی بودند که به تعمیق باز هم بیشترشکاف بین فقر و ثروت انجامیده‌است.

اما کلیه‌ی این ترفندهای ارتجاعی مانع از آن نشده‌است که بحران عمومی نظام جهانی سرمایه ادامه نیابد. کافی است اشاره کنیم که بزرگترین شرکتهای فراملی اتوموبیل سازی (ژنرال موتورز و فورد) دهها هزار کارگر را از کار اخراج نمودند تا بتوانند خود را از حرکت به سوی ورشکستگی نجات دهند.

بیش از پیش برای کارگران و زحمت‌کشان درکشورهای پیشرفته سرمایه‌داری روشن شده‌است که این نظام قادر به فائق آمدن بر بحران ساختاری و فراهم نمودن رفاه



درجامعه و کم کردن فقر و تنگدستی نبوده و مبارزه طبقاتی دراین کشورها شدت بیشتری یافته و روزی نیست که اعتصابات و تظاهرات گسترده‌تری جریان نیابد.

درایران نیز مبارزه‌ی طبقه‌کارگر برای دریافت مزدهای معوقه، مخالفت با بستن قراردادهای موقتی کار، خواست بیمه بی‌کاری و درمانی، گرفتن پاداش و عیدی، بالا بردن مزد حداقل به سه برابر مزد کنونی، و برجسته‌تر از همه مبارزه برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری، پیوسته جریان یافت که برجسته‌ترین آنها مبارزه کارگران اتوبوسرانی شرکت واحد در تهران بود که با عکس‌العمل فاشیستی نوکران مسلح رژیم رو به رو شد و علیرغم دستگیری و ضرب

سیاست حاکمین جمهوری اسلامی در ۲۷ سال گذشته کوچک ترین نشانی از این امر دارد که آنان در فکر حفظ منافع مردم ایران هستند؟ برای آنان جنگ " نعمت الهی" است و لذا جهت دست یابی به این " نعمت الهی" می توان ۸ سال جنگ با عراق را ادامه داد، می توان جام زهر را نوشید، می توان قتل عام زندانیان سیاسی را سازمان داد، می توان قتل های زنجیره ای را عملی ساخت، می توان مطالبات کارگران خاتون آباد را با گلوله پاسخ گفت، می توان به قول سلیمی (یکی از رهبران سندیکای شرکت واحد) : " ... کاری را که با ما کردند، اسرائیلی ها با فلسطینی ها ننموده بودند ... " را ترتیب داد ، می توان جنبش انقلابی خلق کرد را به خاک و خون کشید، می توان به تجمع زنان در ۸ مارس حمله ور شد و حتا می توان با سفیر "شیطان بزرگ" در عراق زلمای خلیل زاد به مذاکره نشست و می توان همزمان در خیابان های تهران شعار مرگ بر آمریکا داد و می توان و می توان و می توان ...

دولت امنیتی- نظامی احمدی نژاد که از جانب جنبش های اجتماعی و مطالبات برابری طلبانه و آزادی خواهانه این جنبش ها در محاصره قرار گرفته و با تشدید تضاد درون حاکمیت نیز روبروست، از سوئی گسترش بحران بر سر برنامه اتمی ایران را در دستور کار خود قرار داده و از سوی دیگر با سوء استفاده از موضع ضد تهاجم امپریالیستی - که به طور وسیع در مردم وجود دارد- و منطق زورگویانه دول امپریالیستی، کوشش می کند خود را در قالب دولت مدافع منافع ملی مردم جا بزند. در این کوشش، تمام تجربه های عوام فریبانه ۲۷ سال حاکمین اسلامی به خدمت گرفته می شود. از تظاهرات سازمان یافته " امت حزب الله" تا برپائی جشن ورود به " کلپ کشورهای اتمی"، از اختصاص میلیاردها دلار درآمد نفتی به تقویت بنیه نظامی و سرمایه گذاری اتمی تا اختصاص بودجه های کلان به ارگان های تبلیغاتی، مذهبی و تحمیقی، از توجیه این که چرا " پول نفت بر سر سفره مردم" نیامد، تا تصویب حداقل دست مزد کارگران و زحمت کشان به ۵۰٪ زیر خط فقر و بالاخره بهره جوئی از تمام امکانات سرکوب، تحمیق و خلع سلاح ایدئولوژیک - سیاسی مردم جهت گزینش بربریت جمهوری اسلامی در برابر بربریت امپریالیستی و استفاده از تمام بلندگوها و رسانه های جمعی که گویا بین مردم و دولت سرکوبگر "اجماع نظر" موجود است.

در این شرایط حساس، کمونیست ها، جنبش

دکترین اصلی کابینه بوش گردیده و برای سرسختان درون دولت آمریکا که به دنبال مقابله نظامی هستند، مسئله اساسی، دیگر برنامه اتمی ایران نبوده، بلکه تعویض رژیم، سیاست مرکزی این دکترین را تشکیل می دهد. اگر به گفته جان نگر پونته (John Negroponte) رئیس سازمان سیا که : "امکان دست یابی ایران به بمب اتمی را در فاصله ۵ تا ۱۰ سال آینده" می بیند توجه کنیم، در این صورت تحلیل سیمور هرش در این که سیاست مرکزی آمریکا تغییر رژیم است، قوت بیشتری می یابد. هرش از یک منبع دیگر خود (مشاور دولت آمریکا با ارتباط نزدیک به پنتاگون) نقل می کند که: " ... اولاً بوش از این امر مطمئن است که ایران در هر شرایطی اقدام به ساختن بمب اتمی خواهد نمود، چنانچه برنامه اتمی ایران متوقف نشود. ثانیاً بوش معتقد است که او باید به عملی اقدام نماید که هیچ رئیس جمهور آمریکا تا کنون انجام نداده است و آن " نجات ایران" است ...".

روشن است که بر مبنای این دکترین، آمریکا جهت تغییر رژیم، گزینه ای جز اقدام نظامی ندارد، در عین حال با توجه به گفته های مقامات امریکائی، سناریوی تهاجم به ایران تفاوت اساسی با سناریوهای تهاجم به افغانستان و عراق خواهد داشت. لذا به نظر می آید آمریکا در حال آماده سازی تمام آلتورهای این سناریوی نظامی است. آمریکا باید اولاً متحدین امپریالیستی خود را جهت اجرای این سناریو متقاعد سازد. ثانیاً رقبای خود به ویژه روسیه و چین را به همکاری و یا سکوت وادار سازد. ثالثاً با توجه به گرفتار شدنش در باتلاق عراق و نفوذ قابل توجه جمهوری اسلامی در آنجا، راهکاری برای حل معضل عراق بیابد (توجه کنیم که تقریباً بخش اعظم نیروهای دولت دست نشانده عراق یا در ایران بوده اند و یا روابط فشرده ای با رژیم ایران دارند) و رابعاً رژیم آلترناتیوی که به طور نسبی با اقبال بیشتری در مقایسه با رژیم کنونی مورد پذیرش جامعه قرار گیرد، به وجود آورد. (این دولت می تواند ترکیبی از مجاهدین، سلطنت طلبان، حزب دمکرات کردستان، بخشی از اپوزیسیون قانونی و اپوزیسیون بورژوائی غیر قانونی را شامل بوده و در این میان مهم این است که این رژیم جانشین، طرفدار غرب باشد).

از جانب دیگر دست یابی دولت سرمایه داری و به غایت ارتجاعی جمهوری اسلامی به انرژی هسته ای و سلاح هسته ای ارتباطی به حفظ منافع ملی مردم ایران ندارد. کدام

خواست دول امپریالیستی از ایران که از امر غنی سازی اورانیوم پرهیز نماید، مبتنی بر هیچ مقاله نامه بین المللی از جمله قرارداد منع گسترش سلاح های اتمی نبوده و علاوه بر جارو جنجال های تبلیغاتی دول امپریالیستی و صهیونیست ها و بوق و کرنای رسانه ها و مطبوعات وابسته به آنها، ارتباطی به صلح جهانی ندارد. دارندگان کنونی سلاح های هسته ای و بیش از همه دولت امپریالیستی آمریکا، بزرگ ترین خطر نه تنها در ارتباط با صلح جهانی، بلکه از جمله در آلودگی محیط زیست و ادامه بقاء جامعه بشری است. دارندگان سلاح های هسته ای نه تنها کوچک ترین گامی در جهت منع گسترش سلاح های هسته ای از زمان انعقاد این قرارداد برداشته اند، بلکه سلاح های خود را مدرن تر و هلاکت بارتر نموده و هیچ گونه ابائی از بهره گیری از آنها در فرم های متنوع ننموده اند. مرکزی ترین امر برای آنها این است که خود انحصار این سلاح های مرگ بار را داشته و تنها دوستان و متحدین شان امکان دست یابی به آن داشته باشند. نه سلاح های اتمی صهیونیست های اسرائیلی آنان را آزار می دهد و نه سلاح اتمی پاکستان اسلامی و نه استقرار سلاح های اتمی ناتو در ترکیه "وجدان" آنان را معذب می سازد. منطق آنان منطق " کشتی های توپدار" است. این امر دیگر کاملاً آشکار گردیده است که به کار برد سلاح هسته ای در نقشه های تهاجمی امپریالیسم آمریکا به ایران جایگاه ویژه ای دارد. سیمور هرش (Seymour Hersh) خبرنگار معروف روزنامه نیویورکر (که اطلاعاتش در ماه ژانویه ۲۰۰۴ دایر به آماده بودن نقشه حمله به ایران، جار و جنجال وسیعی برانگیخت) در آخرین مقاله خود در اپریل امسال به استناد به گفته های مقامات رسمی آمریکا اعلام داشت که در نقشه تهاجم آمریکا به ایران امکان به کار برد سلاح های هسته ای موجود است. وی با استناد به گفته های این مقامات می نویسد: " ... باید از هرگونه امکانی که ایران بتواند به غنی سازی اورانیوم حتا در ابتدائی ترین مرحله آن دسترسی پیدا نماید، جلوگیری کرد ... " وی همچنین به نقل از روبرت جوزف (Robert Joseph) یکی از وزیران مشاور بوش ذکر می کند که: " ... ما نمی توانیم اجازه بدهیم که حتا یک سانتریفوژ در ایران بچرخد. ایران یک خطر مستقیم برای امنیت ملی آمریکا بوده و ما آن را تحمل نخواهیم کرد ... ". بر مبنای تحلیل سیمور هرش، سیاست فوق تبدیل به

کارگری و توده های محروم و ستم دیده مردم ایران می بایستی بسیار هوشیارانه به جنگ و منازعات بین دو اردوی ارتجاعی برخورد نمایند. از این رو توجه به امر کلیدی در اتخاذ موضع صحیح و ناشی از آن در پیش گرفتن سیاست درست و در خدمت برپائی انقلاب اجتماعی، اهمیت ویژه ای دارد. مرکزی ترین مسئله این است که اعلام داریم این جنگ دارای جوهری ارتجاعی بوده و ارتباطی به کارگران و زحمت کشان و توده های مردم و مطالبات برابری طلبانه، آزادی خواهانه و استقلال جوئی آنان ندارد. عدم توجه به این امر مرکزی می تواند به دو نوع تسلیم طلبی بیانجامد.

تسلیم طلبی راست که خواهان تهاجم امپریالیستی جهت تعویض رژیم بوده و نقش اسب تروای قوای تجاوزگر و اشغالگر را بازی می کند. این نوع تسلیم طلبی می تواند هم از جانب نیروهائی که سرنوشت خود را با منافع نیروهای امپریالیستی گره زده اند،



تبلیغ گردیده و به مثابه مزدوران امپریالیستی عمل نماید و هم می تواند در قالب الفاظ چپ و از موضع "ضدیت" با بربریت اسلامی خود را عرضه دارد (منصور حکمت رهبر متوفی " حزب کمونیست کارگری" در دفاع از تهاجم امپریالیستی به افغانستان نوشت: "... به مدنیت و مدرنیسم در مقابل بربریت اسلامی میدان داده و بنابراین تقبیح اشغال نظامی افغانستان نمی توانست محلی از اعراب داشته باشد. تنها از مغز چپ سنتی می توانست چنین موضع گیری تراوش کند (...").

نوع دیگر تسلیم طلبی از عدم توجه به جوهر ارتجاعی این منازعه و علازم داشتن موضع علیه جمهوری اسلامی و از موضع ضد تهاجم و اشغالگری امپریالیستی، هم سو با تبلیغات رژیم دایر بر حفظ منافع ملی بروز نماید. در ارتباط با تسلیم طلبی راست، می بایستی

عمیقاً به مبارزه پرداخته و آنان را به مثابه مزدوران امپریالیستی و کسانی که جاده صاف کن نیروهای متجاوزند افشا نمود. در ارتباط با تسلیم طلبان نوع دوم که اساساً ناشی از عدم معرفت به جوهر ارتجاعی این منازعه است، باید به کار آگاه گرانه و توضیحی پرداخت.

تجربه انقلاب ۵۷ نشان داد که سرنگونی یک رژیم وابسته به غرب، چنانچه تمام ملزومات انقلاب اجتماعی در نظر گرفته نشود، به حاکمیت رژیمی بس ارتجاعی تر و سببیتی وحشتناکتر تبدیل می گردد. همزمان تجربه عراق نشان داد که برکناری یک رژیم ضد مردمی و جایگزینی آن با یک رژیم وابسته به غرب، مصیبت بار تر بوده و سبب شعله ور شدن اختلافات ملی و مذهبی و از هم پاشیده شدن کلیه شیرازه های جامعه می شود. از این رو باید با تمام انرژی به پیکار با هر دو اردوی ارتجاعی و منازعات کنونی بین دول امپریالیستی و رژیم جمهوری اسلامی پرداخت. هر دوی اردوی ارتجاعی سعی دارند خود را به مثابه گزینش بهتر جا بیاندازند. گزینش کمونیست ها، کارگران و زحمت کشان، ملت های تحت ستم، زنان و جوانان و تمام توده های محروم و ستم دیده جامعه ما، نه انتخاب طرفین منازعه و جنگ و جدال کنونی، بلکه گزینش مقابله با تهاجم امپریالیستی و به زیر کشیدن جمهوری اسلامی و برپائی انقلاب اجتماعی است. آینده نشان خواهد داد که آیا از میدان این نبرد بغرنج و پیچیده، پیروزمند بیرون خواهیم آمد و یا چرخه معیوب وابستگی و استبداد بار دیگر تکرار خواهد شد. سرنوشت این نبرد بیش از همه منوط به آمادگی طبقه کارگر و سازمان رهبری کننده انقلابی و پیشرو آن دارد.

آوریل ۲۰۰۶ - ر. بهزادی

www.ranjbaran.org

به سایت
حزب رنجبران ایران
خوش آمدید

به سیاست های راسیستی و بی توجهی سیستماتیک به مهاجران شد، پیش درآمد این مبارزات اخیر بود و باعث بوجود آمدن حس همبستگی و اتحاد در برابر هجوم سرمایه گردید.

قرار داد "نخستین استخدام" در ماه اوت سال گذشته پس از شورش جوانان مهاجر در شهرک های اطراف پاریس و دیگر شهر های بزرگ فرانسه به شکلی "فوری" و با استفاده از ماده ۴۹ که به دولت اجازه می دهد تا در موارد اضطراری قوانینی را بدون نظرخواهی از نمایندگان پارلمان تصویب کند به تصویب رسید و قرار شد تا از آوریل سال جاری به اجرا درآید.

این قانون در راستای دیگر قوانین نئولیبرالی سابق و با ظاهری عوام فریبانه، به بهانه آسان کردن و برداشتن موانع استخدامی برای جوانان، صورت می گرفت. زمان اعلام و تصویب غیر عادی آن (بدون نظر خواهی از پارلمان) بسیار هوشمندانه انتخاب شده بود (بلافاصله پس از شورش جوانان در پاریس) و به همین علت توجه خاصی را در هنگام تصویب آن برنیانگیخت.

اشاره من به اینکه این قانون در راستای دیگر قوانین نئولیبرالی می باشد فقط یک لفاظی و یا امری تصادفی نیست، "ادوارد بالادور" نخست وزیر سابق فرانسه قانون تقریباً مشابهی را در سال ۱۹۹۳ و با نام قانون "حداقل دستمزد مخصوص جوانان" از مجلس گذراند که در همان دوران نیز با اعتراضات شدید میلیون ها نفر در سرتاسر فرانسه مواجه شد و موجب پس گرفتن آن گردید.

اصولاً این قوانین چون در جهت ایجاد فضای نامطمئن کاری و با هدف دراز مدت برچیدن بساط قوانین کار موجود، از میان برداشتن قرار داد های دائمی و آسان کردن اخراج های فردی و دسته جمعی و از آنجا محدود کردن فعالیت های صنفی و تشکیلاتی مزد بگیران می باشند، نه از سوی دولت های محلی کشورهای سرمایه داری امپریالیستی مانند فرانسه، بلکه به مثابه سیاست های اقتصادی و استراتژیک کشورهای اروپایی در مرکزیت اتحادیه اروپا طراحی و کنترل می گردند.

برای مثال قانون مورد بحث ما در سال ۲۰۰۰، در چهارچوب قوانین "استراتژی مصوبه لیسبون" توسط اتحادیه اروپا تصویب گشته و به کشورهای عضو به مثابه سیاست بلند مدت بازار کار ابلاغ گردید. در همان دوران نیز این قانون در زوررق طلایی ایجاد مشاغل جدید و برداشتن موانع

ریشه مبارزه... به تقیه... در... به تقیه... در... به تقیه... در...

و دوباره در شهرهای مختلف فرانسه شاهد تظاهرات و درگیری های این دو دسته در کنار هم در برابر پلیس وحشی ضد شورش بودیم.

دانشجویان و جوانان طبقه متوسط دیگر مستقیماً تهدید جدی سرمایه را احساس می کردند. تصور اینکه هر کس تحصیلات عالی دارد آسوده خاطر می باشد از امروز به فردا رنگ باخت و این جوانان خود را در جایگاهی یافتند که چند ماه پیش جوانان محروم مهاجر را وادار به شورش کرده بود.

این بار شرکت نسبتاً وسیع سندیکا های کارگری با گرایشات مختلف به وزن و اهمیت مبارزه بیش از پیش افزود. دیگر سارکوزی فاشیست امکان چسباندن برچسب "دمل های چرکین و مخربین بدجنس" را نداشت، دانشگاه سوربن پس از ۳۸ سال به تصرف دانشجویان درآمد. مترو و وسایل عمومی حمل و نقل از کار ایستادند. کارکنان و کارگران دولتی دست از کار کشیدند. حتی محافظه کار ترین سندیکا های کارگری فرانسه نیز به حمایت از جنبش اعتراضی دانشجویان و جوانان پرداختند.

با پیوستن طبقه کارگر به جنبش دانشجویی، لحن تند دولت دومینیک دوویلین تغییر کرد. امید دولت به خاموش شدن اعتراضات دانشجویی با پیوستن کارگران به یاس مبدل گشت و دوویلین پیشنهاد ملاقات با سندیکا ها و جنبش دانشجویی را داد. ژاک شیراک هم که تا چند روز پیش از آن پیشنهاد بحث و تجدید نظر را موکدا رد کرده بود، در یک سخنرانی تلویزیونی خواستار اصلاحات در این قانون شد. با پیوستن کارگران، مبارزه طبقاتی سمت وسوی معین و رادیکال ضد سرمایه داری گرفت و در صفوف متحد بورژوازی فرانسه ترک و شکاف ایجاد شد. بخش هایی از دولت بورژوازی مانند حزب UDF که وزیری هم در کابینه ی دوویلین دارد از بخش دیگر فاصله گرفته و به بهانه ی پایان دادن به "هرج و مرج" خواهان تدوین قانون دیگری شد.

لازم به تذکر است سندیکا ها و جریانات چپ و مارکسیستی در چند ماه اخیر خبر از افزایش چشمگیر شرکت جوانان در جلسات خود و تقاضای عضویت دانشجویان برای پیوستن به این تشکل ها را می دهند.

از سوی دیگر اعتصابات کارگری صدمه غیر قابل پیش بینی برای سرمایه داران فرانسوی ببار آورد که موجب اعتراض

کارگری را ناگهان سدی در برابر تحرک کار و پیشرفت اجتماعی معرفی می نماید که با سیاست های خود باعث گرانی مخارج حاشیه ای کار گشته و در نهایت به اقتصاد ملی آسیب جبران ناپذیری می زند. سرمایه داری نئولیبرالیستی به این هم بسنده نمی کند و قراردادهای کاری موجود کارمندان بخش خصوصی را مانع استخدام جوانان جلوه می دهد. چراکه اخراج کارمندان بالای پنجاه سال مشکل است و از اینجا نئولیبرالیسم، خواسته خود مبنی بر آسان تر نمودن شرایط اخراج کارمندان مسن را پیش می کشد تا جوانان را "از بیکاری نجات دهد" و از آن طرف قانون "استخدام اولیه" را می گذراند تا دست سرمایه دار و کار فرما را باز بگذارد تا جوانان را بدون هیچ دلیلی، از امروز به فردا بیکار کند. این سیاست ها منجر به ایجاد عدم امنیت کاری در جامعه گشته و موجب تن دادن مزد بگیران به هر شرایطی برای یک لقمه نان می گردد که قصد حقیقی سرمایه داری و نظام بردهگی کار مزدوری است.

سرانجام سندیکای سرمایه داران فرانسه - مدداف - با وقاحت بی نظیری اعتراف کرد که "قانون استخدام نخستین" مقدمه "اصلاحات عمومی" ای است که کارفرمایان (سرمایه داران) قصد دارند به این وسیله، ماهیت کار با قرار داد دائم را تغییر دهند.

رشد مبارزه طبقاتی :

شورش جوانان عاصی، تحقیر شده و فقیر شهرک های فرانسوی زنگ خطری بود برای طبقه کارگر فرانسه. حمایت دیر و نامتشکل سندیکا ها و تسلیم شدن در برابر تبلیغات و شانتاژهای دولتی اجازه نداد جنبش این قربانیان اجتماعی سیستم سرمایه از مرزهای مناطق محروم خارج شده و به موضوع روز مبارزه طبقاتی تبدیل گردد.

توانایی دولت امپریالیستی فرانسه در آلوده کردن این شورش اجتماعی با مسائل نژادی و اسلام ستیزی بسیاری از تشکل های کارگری و جوانانی را که خارج از این مناطق محروم زندگی می کردند از پیوستن به این شورش بازداشت.

همانقدر که این شورش عمق تفاوت طبقاتی بین مهاجرین و فرانسوی ها را بر ملا ساخت، اما هجوم بورژوازی حاکم فرانسه با گذراندن قانون "استخدام نخستین" به حقوق اولیه انسانی موجب نزدیکی جوانان مهاجر شورشی و دانشجویان و دانش آموزان فرانسوی گشت

استخدامی پیچیده شده بود.

اصولاً گفتمان نئولیبرالیسم در سالهای اخیر آشکارا تغییر کرده و سعی دارد اهداف ضد انسانی خود را در لفافه هومانیتیستی، لیبرالی و ترقی خواهانه پنهان سازد، و در این راه از کمک دست و دل بازانه ی رسانه ها و مطبوعات برخوردار است. روزی نیست که در رادیو تلویزیون و روزنامه های اروپا، سندیکا های کارگری اعم از راست و چپ متهم به سد کردن "رفورم های ضروری بازارهای کار"، "موانع بی حرکتی" و "جلوگیری از تابوهای مانع رشد جامعه" نگردند. نئولیبرالیسم با استفاده از قلم به مزدهایش در اکثریت رسانه های گروهی و هموائی احزاب سوسیال دمکرات، خود را ناجی جامعه نشان داده، خواستار به خطر انداختن شکم گنده های بوروکرات (کارمندان بخش دولتی) و خصوصی سازی نبوده، از جامعه می خواهد فدا کاری کند و از حداقل های خود نیز بگذرد، منافع "تنگ نظرانه ملی را" کنار بگذارد و "جهان وطن" گردد و تن به قوانینی مانند قانون اساسی اروپا و یا قانون استخدام بار اندازها بدهد.

این بار سرمایه جهانی "ترقی" و "رفاه" عمومی را در گروی برداشتن موانع سرسخت در اقتصاد های ملی و برداشتن موانع و مشکلات بر سر راه هر چه غیر انسانی تر کردن قوانین کار می بیند.

این سیاست ها نه تنها در جهت حفظ آشکار سیستم سرمایه داری جهانی است، بلکه سعی دارد با ایجاد اختلاف در درون جامعه بین طبقات اجتماعی و دسته بندی های سیاسی، از رشد همبستگی و شکل گیری اعتراضات در برابر سیاست های نئولیبرالی بکاهد و دسته بندی های اجتماعی را در برابر هم قرار دهد تا از این اختلافات مجازی که خود سرمایه داری بانی آن بوده حداکثر سوء استفاده را برده، میان زحمتکشان تفرقه انداخته و به تضعیف مبارزه طبقاتی بپردازد. از جمله این سیاست های کلیشه ای ایجاد اختلاف بین کارمندان دولتی به عنوان مزد بگیرانی است که کار مطمئن داشته و به همین علت خواستار عدم دگرگونی در جامعه می باشند، در مقابل بقیه جامعه که بیکار است و بدنبال یک لقمه نان می دود. در اینجا نئولیبرالیسم مانند حکیم باشی ناشی امراض جامعه، نسخه خصوصی سازی سریع و برداشتن موانع رشد را ارائه می دهد و سندیکا های

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری !

رشد مبارزه... بقیه از صفحه پنجم

انداختن میان آنان و جاودانی کردن بردگی مزدی بهره می جوید. به این دلیل رفرمیسم حتی اگر صادقانه باشد، به صلاحی مبدل می گردد که بورژوازی با آن، کارگران را فاسد و ضعیف می کند. تجربیات همه کشورها نشان می دهد کارگرانی که به رفرمیست ها اعتماد می کنند همواره فریب می خورند."

"برعکس، کارگرانی که تئوری مارکس را جذب کرده اند، یعنی اجتناب ناپذیری بردگی مزدی را تا هنگامی که سرمایه داری مسلط است، دریافته اند، با هیچگونه اصلاحات بورژوائی تحمیق نمی شوند. کارگران با درک اینکه هر جا سرمایه داری وجود دارد، اصلاحات نه میتوانند دیرپا باشند و نه دوربرد، برای شرایط بهتر می رزمند و از اصلاحات برای تشدید مبارزه با بردگی مزدی استفاده میکنند. رفرمیستها میکوشند کارگران

را به تفرقه بکشند، فریب دهند، و از طریق امتیازات کوچک، آنها را از مبارزه طبقاتی منحرف سازند. اما کارگرانی که به دروغین بودن رفرمیسم پی برده اند از اصلاحات، برای تکامل و توسعه مبارزه طبقاتی استفاده میکنند." (مارکسیسم و رفرمیسم - لنین)

مجید افسر

...
توجه کردن به راه حل هسته‌ای، باعث به‌وجود آمدن توهامات جدیدی در میان افسران و کمیته مشترک رهبری شده است. برخی از افسران از استعفاء دادن سخن به‌میان آورده‌اند. در زمستان اخیر رهبری مشترک حذف راه حل هسته‌ای را از نقشه جنگی علیه ایران مطرح نمود - اما بدون نتیجه. " کاخ سفید با طرح این که این مسئله را خود شما پیشنهاد داده‌بودید گفت چرا روی آن جر و بحث می‌کنید؟

هشدارهایی... بقیه از صفحه پانزده

...
یک مشاور پنتاگون می‌گوید که "در صورت حمله هوایی چند صد هدف بمباران خواهد شد که ۹۹٪ آنها ربطی به مسئله تولید سلاح هسته‌ای ندارند. افرادی هستند که اعتقاد دارند که این تنها راه عملیاتی است" - بدین ترتیب دولت می‌تواند به اهدافش در ایران برسد. این ایده مورد حمایت نئوکانهاست.

اگر فرمان حمله داده شود، نیروهای رزمی آمریکا که هم اکنون در ایران عمل می‌کنند در مناطقی مستقر می شوند که به کمک اشعه لایزر اهداف را دقیقتر نشان خواهند داد که مورد اصابت قرار بگیرند و تلفات انسانی کمتر شود. در زمستان یک مشاور دولت به من گفت که افراد غیر نظامی پنتاگون با این نیروها و اقلیت‌های ملی رابطه داشته و همکاری می‌کنند: با آذریها در شمال بلوچها در جنوب شرقی و کردها در شمال غربی. این نیروها وضعیت محل را بررسی می‌کنند و پول بین قبیله‌ها پخش می‌کنند و به گرفتن پیش‌قراول و چوپان از میان آنها می پردازند. هدف چشم داشتن به حوادث منطقه است...

در سال ۱۹۸۷ بود، ارزیابی ای در مورد داغان کردن برنامه هسته‌ای ایران ارائه داد. گاردینر گفت بر اساس عکسهای ماهواره‌ای بیش از ۴۰۰ هدف باید مورد اصابت قرار گیرند و افزود:

من فکر نمی‌کنم طراحان نظامی آمریکا به این حد بسنده خواهند کرد. ایران احتمالاً ۲ کارخانه تولید شیمیایی دارد که آنها را باید زد. ماباید راکت‌های میان‌برد را که اخیراً به‌نزیدیک عراق آورده شده‌اند، بزنیم. ۱۴ فرودگاه با پناهگاه هواپیما وجود دارند... ماباید این خطرها را از جلومان برداریم... ما باید هر آن چه که گشتی رانی درخلیج فارس را به خطر می اندازد نابودکنیم. این یعنی محل استقرار موشک‌های کروز و زیر دریایی‌های دیزلی ایران را بزنیم... برخی از این اهداف ممکن است حتا با بمبهای نفوذکننده به‌آسانی مورد اصابت قرار نگیرند. آمریکا باید واحدهای عملیاتی ویژه‌ای را مامور این کار بکند.

...
یک مقام برجسته سابق وزارت دفاع به‌من گفت که از نظر او حتا بمباران محدود به آمریکا امکان می‌دهد که به زیر زمینی‌های

لورانس پاریزو، رهبر اتحادیه سرمایه داران گشت، وی با خشم و تاسف از ناتوانی دولتش گفت: "وقایع کنونی اقتصاد کشور را با خطر جدی مواجه ساخته و می‌تواند تار و پود اجتماعی کشور را بر هم زند!" لورانس پاریزو به حق نگران است، جنبش متحد کارگران و دانشجویان در کشوری بوقوع می‌پیوندد که گهواره نخستین حکومت کارگری جهان کمون پاریس است و جنبش کارگری و دانشجویی بار دیگر نشان میدهد که در این کشور سنت های عدالت خواهی و دگرگونی های انقلابی و ریشه ای هنوز اهمیت خویش را حفظ کرده اند.

پیروزی کارگران و دانشجویان فرانسه در برابر حمله نئولیبرالی دولت فرانسه تنها آغاز کار است، در حالیکه در دیگر کشورهای سرمایه داری پیشرفته نیز مبارزاتی صنفی و سیاسی بر علیه سیاست های دول اروپایی صورت می گیرد (برای نمونه اعتصابات عمومی چندین هفته ای در آلمان توسط سندیکا های بخش دولتی بر علیه بالا بردن ساعت کار و افزایش دست مزد، و یا اعتصاب سراسری در انگلستان بر علیه بالا بردن سن باز نشستگی) اما در هیچ یک از این جوامع عمق و مرحله مبارزات کارگران و دانشجویان به این حد موجود در فرانسه نرسیده است، در تمامی این کشورها نفوذ لیبرالیسم کارگری و رفرمیسم همچنان گرایش قالب را شامل می گردد و هنوز کمبود گرایش پرولتری توانائی که از پیروزی ها و شکست های کارگران و زحمتکشان برای هر چه رادیکالیزه کردن مبارزات آنان جهت پیش برد منافع واقعی مزد بگیران استفاده کند یک مشکل جدی است، اکثریت سندیکا های کارگری هنوز تحت کنترل دشمنان طبقه کارگر (سوسیال دمکرات ها) و رفرمیست ها (احزاب رویزیونیست کمونیست اروپا) می باشد. وظیفه کمونیست ها و کارگران پیشرو شرکت فعالانه در مبارزات روزمره کارگران و زحمت کشان از یک سو و افشای رفرمیسم خواهد بود.

ترس از رادیکالیزه و ریشه ای شدن جنبش متحد کارگران و دانشجویان، بورژوازی فرانسه را به تسلیم و عقب نشینی وادار کرد، عقب نشینی تاکتیکی و مصلحتی سرمایه داری فرانسه بی شک گذراست ارتش ارتجاع سرمایه در کمین فرصتی است تا اتحاد زحمتکشان را در هم شکند: "بورژوازی لیبرال با یک دست اصلاحات می کند و همواره با دست دیگر، آنها را پس می گیرد، و به هیچ مبدل می سازد و از آنها برای به بردگی کشیدن کارگران، و تفرقه

پیش‌گیری یا درمان ناقص؟ (به مناسبت وقوع زلزله در لرستان)

این واقعیت درجهان کنونی پذیرفته شده‌است که رعایت بهداشت برای جلوگیری از بروز امراض، از اولویت برخوردار است. اما این واقعیت ابتدائی برای رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران قابل تصور نیست. زیرا که سردمداران آن جز در فکر کسب ثروت‌های قارونی نیستند.

سراسر ایران در خط گسست‌های لایه‌های زمین و برخورد آنها به یکدیگر قرار گرفته و لذا زلزله خیز است. هر روز در گوشه‌ای از ایران زلزله جان فقیرترین انسانها را می‌گیرد.

در آخرین زلزله‌ای که در دشت سیلاخور در فاصله بین بروجرد و دو رود در لرستان رخداد، چندصد ده، بین ۳۰ تا ۱۰۰ درصد ویران شدند. در حالی که شدت زلزله بین ۵٫۱ و ۶ ریشتر بود. طبق معمول، رژیم نخواست و نتوانست لوازم اولیه ضروری نظیر چادر و پتو و غیره را به موقع فراهم کند، به طوری که مردم مجبور به تظاهرات شدند.

سالهاست که در دانش‌گاه‌های ایران در زمینه مقابله با زلزله تحقیقاتی صورت گرفته و پیشنهاداتی در زمینه‌ی ساختن بناهای مقاوم ارائه شده‌است. اما کوچکترین توجهی و استقبالی از این تحقیقات نشده و کماکان زلزله هر سال قربانیان جدیدی می‌گیرد و حاکمان بی‌شرمانه بروز زلزله را به "قهر الهی" نسبت می‌دهند!

جالب این‌جاست که هراس از وقوع زلزله در تهران که می‌تواند باعث کشته‌شدن صدها هزار انسان و خرابی‌های عظیمی گردد تا بدان حد باعث نگرانی شده که بعضا صحبت از انتقال بخشی از ادارات دولتی به شهرهای دیگر می‌شود. اما باز هم حتا یک خبر ارائه نمی‌شود که آیا کاوش گران، ساختمانی ساخته‌اند که قادر به مقاومت در برابر انواع

یک مقام آژانس با دل‌سردی به من گفت که در این مقطع "ایرانیها نمی‌توانند کاری بکنند که نتیجه مثبتی داشته باشد. دیپلوماسی آمریکا اجازه این کار را نمی‌دهد. حتا اگر اعلام کنند که غنی‌سازی را کنار گذاشته‌اند، هیچ کس آنها را باور نخواهد کرد. کار به پایان رسیده است".

یک مشاور دیپلوماتیک اروپائی به من گفت که "اروپائیان، از این که رئیس جمهور بوش و معاونش چنی بیش از پیش معتقدند که حمله با بمب ضروری است و هدف آنها تغییر رژیم است، سخت ناراحتند". او افزود "در مورد بمب ایران همه به یک توافق رسیده‌اند، تنها آمریکاست که تغییر رژیم را خواستار است". "اروپائیان تازمانی که مجبور نباشند با روسها و چینی‌ها یا تنها با واشنگتن بروند، کاری که مایل به آن نیستند، نقشی دارند که بازی کنند". سیاست آنها این است که بگذارند آمریکا دست اندر کاری بشود که قابل قبول باشد. نه این که به کار غیر قابل تحملی دست بزند".

متحد کلیدی که در بحثها روی حرفش حساب می‌کنند، اسرائیل است که سالهاست رهبری اش راجع به غنی‌سازی اورانیوم در ایران و رسیدنش به نقطه بی‌برگشت هشدار می‌دهد. چند مقام رسمی اسرائیل به من گفتند که نفع کاخ سفید در پیش‌گیری آن است و این که اسرائیل به کشوری مسلمان حمله نکند تا عکس‌العمل مسلمانان را فراهم نسازد و این عاملی است که وضعیت کنونی را سبب شده‌است. بوش در صحبتی در کلیولند در ۲۰ مارس به برخورد دشمنانه احمدی نژاد به اسرائیل اشاره کرد و آن را "تهدیدی جدی به صلح جهانی خواند". او گفت "روشن کرده‌ایم و دوباره روشن می‌کنیم که ما برای دفاع از اسرائیل به نیروی نظامی متوسل خواهیم شد".

www.newyorker.com/fact/content/articles/o60417fa_fact

پایان قسمت اول

گفت که احمدی نژاد و همکاران سپاه پاسدار او در دولت ایران "قادر به درست کردن بمب، مخفی کردن آن و فرستادنش به روی اسرائیل هستند. آنها شیعه‌های متعصبند. شما به جای این‌که در تل‌آویو بنشینید و بگوئید که آنها بمب و موشک به دست خواهند آورد - بهتر است آنها را از صحنه خارج کنید. اینان مهره‌هائی بیش نیستند و دلیلی نیست که در مقابل آنها کوتاه آمد".

یک مشاور پنتاگون در جنگ علیه ترور می‌گوید "اجازه دادن به ایران که بمب بسازد، مطرح نیست. ما نمی‌خواهیم سلاح هسته‌ای به دست تروریستها بیافتد. این بسیار خطرناک است". "کلیه بحثهای درونی حول این است که چه راهی را باید برویم" - تا برنامه هسته‌ای ایران متوقف شود. او می‌گوید ممکن است ایران به‌طور یک جانبه برنامه هسته‌ای خود را قبل از عملیات آمریکا کنار بگذارد. "به ما خواهند خندید ولی من چنین فکر نمی‌کنم. اصل مسئله این است که ایران نباید صاحب سلاح هسته‌ای بشود. مسئله این است که ایرانیها بفهمند که با داشتن سلاح هسته‌ای آنها می‌توانند از خود در برابر آمریکا دفاع کنند. چیزی که در صورت اتفاق بد است".

تهدید عملیات نظامی آمریکا در مرکز فرماندهی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در وین باعث ایجاد نگرانی شده‌است. مقامات آژانس معتقدند که ایران می‌خواهد به تهیه سلاح هسته‌ای قادر بشود. یک دیپلمات سطح بالا به من گفت اما هیچ‌کس کوچک‌ترین مدرکی برای برنامه هسته‌ای ایران ندارد. بهترین ارزیابی آژانس این است که ایران ۵ سال از ساختن سلاح هسته‌ای دور است. "اما اگر ایالات متحده دست به عملیات نظامی بزند، ساختن بمب برای ایرانیها یک غرور ملی خواهد شد". "کل مسئله این است که آمریکا نسبت به مقاصد ایران مشکوک است و آنها به رژیم ایران اعتماد ندارند و ایران را برای سیاست خود تهدید به حساب می‌آورند".

مسئله مرکزی - مستقل از این که ایران بتواند برنامه‌هایش را در مورد غنی‌سازی ادامه دهد - این است که پرونده ایران در برابر سازمان ملل قرار گرفته و روسها و چینی‌ها نسبت به تحمیل تحریم تهران تمایلی ندارند.

دست عوامل رژیم از رهبری دانشگاه‌های ایران کوتاه!

زلزله ها تا مثلا ۷,۵ ریشتر باشد؟ "انشاءالله گربه است" طرز تفکری مسئولیت حاکمین است. زیرا که خود در ساختمانهای مستحکم و مجهز بسر می برند!

هم چنین، در ایران مناطق جنگلی به دست عده ای بی وجدان و سودپرست از بین برده می شوند. بوته زارها و گیاههای کوهی نیز به دلیل دامداری عقب مانده توسط گله های گاو و گوسفند از بین برده می شوند. کوههای ایران هر روز بیشتر از روز پیش خالی از گیاه و درخت شده و بارش باران ولو در میزان اندک، سریعاً باعث به جریان افتادن آب و نهایتاً سیل گشته و خسارات جانی و مالی فراوانی را به مردم می زند.

در حالی که با جنگل کاری، جلوگیری از دامداری بی رویه، ایجاد سیل بندهای کوچک در مناطق سیل خیز و ابتکاراتی از این نوع که مخارج چندانی هم ندارند، نه تنها می توان به میزان زیادی جلو خرابیها را گرفت، بلکه از هدر رفتن آب هم جلوگیری شده و امکان کشت و زرع زیادتر می گردد. مطمئناً در این مورد نیز مطالعات مشخصی در دانشگاههای ایران صورت گرفته و لابد همانند تحقیقات درباره زلزله، این تحقیقات نیز یا به فراموشی سپرده شده اند و یا گرفتار دندانهای تیز موشها در آرشوها گشته اند!

تجارب مربوط به کمک رسانی به مناطق حادثه دیده در ایران به کرات نشان داده که دستگاه دولتی فاسدتر از آن است که علاقه ای به نجات جان انسانها داشته باشد. اکثراً کمکهای خارجی و داخلی، چنانچه از کانال دولتی صورت گیرند، در وسط راه ملاحور شده و سر از بازارهای شهرهای بزرگ در می آورند. کمکهای سخاوتمندانه ای مردمی هم که توسط خود مردم به دلیل عدم اعتماد به دولت، مستقیماً به مناطق آسیب دیده فرستاده می شوند، جواب گوی خسارات عمده وارد شده نیستند و لذا درمان دردها ناقص صورت می گیرد.

اهمیت رسیدهگی به آسیب دیدهگان به حدی است که به عنوان نمونه در سال گذشته که توریستهای سوئدی در سواحل جنوبی آسیا با سونامی مواجه شدند و دولت بلافاصله عکس العمل نشان نداد، نخست وزیر، وزیر امور خارجه و تعداد دیگری از وزراء به دادگاه ویژه ای کشانده شدند که به عزل وزیر امور خارجه انجامید.

بنابراین ضرورت وجود یک دستگاه بسیار متحرک که سریعاً آمادهگی لازم را هم برای پیشگیری و هم برای کمک رسانی داشته باشد، بیش از پیش اجتناب ناپذیر شده است.

شاید بی مورد نباشد یادآوری کنیم که در زمستان ۵۷ با وقوع زلزله ی طیس، کفدراسیون دانشجویان ایران توانست سریعاً هم تعدادی مهندس و معمار و هم وسایل ساختمان سازی فراهم کرده و اکیپی را به طیس بفرستد که در مدت کوتاهی تعدادی خانه مسکونی برای زلزله زدهگان ساختند. با بروز انقلاب بهمن ۵۷، دست آخوندها به منطقه باز شد و با بیرون کردن دانشجویان تمام وسایل موجود را در اختیار گرفتند. این امر نشان داد که چه نیروی خواستار سازندهگی و خدمت به خلق و کدام نیرو ضدسازندهگی و دشمن خلق است.

به نظرمی رسد که دانشگاههای ایران مناسبترین ارگان برای پیشگیری و مقابله با حوادث ناگوارند. زیرا هم قدرت تحقیق دارند و لذا علمی رفتار می کنند و هم نیروی جوان دانشجو مبرا از فساد بوده و با تمام وجود حاضر به خدمت به مردم است. لذا باید امکانات لازم در اختیار دانشگاهها قرار گیرد تا هم در عرصه ی پیشگیری و هم در زمینه ی کمک رسانی در صورت بروز حادثه ای ناگوار سریعاً اقدام کنند.

می توان و باید برای پیدا کردن راه حل مناسب، تمامی نیروهای کمونیست و آزادی خواه بسیج شوند و برای تحمیل آن به دولت مبارزه کنند. تجربه نشان می دهد که تنها اعلام هم دردی و یا کمک رسانی حلال مشکلات آسیب دیدهگان نیست. باید رژیم را نشانه گرفت. منتظر حوادث ماندن کار انسانهای جدی نیست!

رژیم قبرستانهای رسمی را آباد می کند و قبرستانهای آزادی خواهان و انقلابیون را خراب. بروز حوادث را انتقام خدا از بنده گانش جلوه می دهد و می کوشد تا مردم آب راحتی را از گلویشان پائین ندهند تا بساط عیش و نوش خود را فراهم سازد. ما باید به مردم نشان دهیم که عامل اصلی قربانی شدن آنها رژیم است که در فکر آنها نیست و گرنه می توان آسیبهای ناشی از بلایای طبیعی را به حداقل رساند و در عزاخانه ای به بزرگی ایران را که رژیم ساخته است برای همیشه بست. بشر امروزی به حدی از درک رسیده است که می تواند جلو حوادث را تا حدی سد کند و اگر در تمامی جهان هنوز هم مبارزه با حوادث طبیعی خوب پیش نمی رود، این امر ناشی از وجود دولتهایی است که بنا را بر استثمار و ظلم و چپاول مردم گذاشته اند.

۲۰ فروردین ۱۳۸۵ - ابراهیم

تنها چنین کمونیستهایی که جنبش کل طبقه را رهبری می کنند قادر به هدایت پرولتاریا به پیروزی می باشند.

بنابراین، کمونیست غیر متشکل و منفردی که برای متشکل شدن کمونیستها مبارزه نکند، کمونیستی است صرفاً ذهنی و ظاهری. چنین فردی از نظر عینی قادر به شرکت فعال در تغییر جهان نیست. چون که فقط خود را قبول داشته و از معضلات تغییر نیز یا بیگانه است و یا بی تفاوت نسبت به آن.

همچنین تشکلهایی که خود را کمونیست می دانند، ظاهراً تا حدودی بر فردگرایی غلبه کرده و حول برنامه و اساسنامه ای که خود آن را کمونیستی می دانند، متحد شده اند، این امر گرچه گامی به پیش در طرد فردگرایی است، اما چنانچه آنها با تمام وجود برای وحدت کلیه ی کمونیستها - اعم از متشکل و یا منفرد - تلاش نکنند و مشکلات را بر اساس وحدت روی اصول تئوریک و نکات اساسی برنامه و تاکتیک حل نمایند، صدمه ی بیشتری به پرولتاریا خواهند زد تا منفردین. زیرا در مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا تفرقه ایجاد کرده و تشتت فکری و سازمانی و عملی آن را باعث می شوند. هنر اینان تنها ارتقاء فردگرایی به گروه گرایی است، به خصوص زمانی که تشکیل ستاد رهبری کننده ی پیشرو پرولتاریا به ضرورتی میرم تبدیل شده باشد.

بدین ترتیب، کسی یا سازمانی که از کمونیسم علمی دفاع می کند، موظف است با تمام وجود برای ایجاد ستاد فرماندهی پیشرو واحد پرولتاریا مبارزه ای پیگیر را تا حصول به نتیجه پیش ببرد.

در نشست مشترک اول نیروها و افرادی که بعداً تشکل نوپا را "اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ ایران" نامیدند، هیئت نمایندهگی حزب رنجبران ایران موضع خود را از شرکت در این نشست به طریق زیر بیان داشت: "تجمع کنونی تعدادی از تشکلهای و افراد مارکسیست در این اجلاس، به دنبال تجمعهای دیگری که به قصد وحدت به صفوف پراکنده ی چپ ایران در خارج از کشور صورت گرفته اند، نشانه ای است از این که بیش از پیش فرقه گرایی و خودمرکزبینی و متعاقب آن خرده کاری و ناتوانی در عمل شکست خورده - هر چند که هنوز هم سخت جان است و به شدت اخلال می کند - و بیش از پیش مارکسیستها به این نتیجه رسیده اند که باید به تفرقه سازمانی و تشتت فکری در جنبش چپ نقطه ی پایانی گذاشت. لذا موفقیت این اجلاس نیز در صورتی در این راستا تامین خواهد شد

خشت دوم.. بقیه از هشتم

که بتوانیم ضربه‌ای قاطع به سکتاریسم، آنارشویسم و اندیویدوآلیسم واردسازیم (رجوع شود به نوشته "تردیدها را کنار بگذاریم" - ۲۰ اوت ۲۰۰۱ - که در نشست اول توزیع شد و در "بولتن نظرات شماره ۲۵ - تابستان ۱۳۸۰ - از انتشارات حزب رنجبران ایران، درج گردید).

خوشبختانه در بیانی‌های نشست مشترک اول، این موضع به روشنی انعکاس یافت: "غلبه بر پراکندگی و تشتت نظری سیاسی "کمونیستها"، مانع عمده در انجام وظایف کمونیستها" است.

این موضعی درست، کمونیستی و انقلابی بود که در صورت پافشاری و تعمیق آن توسط کلیه‌ی شرکت کنندگان در نشست مشترک اول، می‌شد امیدوار بود که این تلاش وحدت طلبانه به بار نشست و بر پراکندگی تشکیلاتی و تشتت نظری فائق آئیم.

تجربه بعدی نشان داد که این موضع درست تنها بر روی کاغذ ماند و جالب تر این که با وجودی که سهدیدگاه عمده متفاوت در اجلاس ابراز شدند: تلاش برای وحدت اصولی کمونیستها در تشکل واحد کمونیستی (حزب رنجبران ایران)؛ تلاش برای پیش بردن اتحادی جبهه‌ای با حفظ هویت سازمانی و فردی شرکت کنندگان (سازمان فدائیان - اقلیت)؛ و باقی ماندن در سطح اتحاد عمل (حزب کمونیست ایران). مع الوصف برخی از شرکت کنندگان در نشست مشترک اول به بیانیه پایانی اول رای دادند که تناقضی آشکار با مواضع اعلام شده در نشست توسط خود این تشکله داشت.

توجهاتی که برای تشکیل این اتحاد صورت می‌گرفت نظیر این که شرایط ایران و تشدید تضادها ایجاب می‌کند که اتحادی در حد سیاسی میان شرکت کنندگان بوجود آید، چون کشور آریستن تغییر است و یا این که به دلیل وجود اختلافات بهتر است فعلا در حد اتحاد عمل باقی بمانیم، ناشی از کم بهادادن به ضرورت وحدت کمونیستها در تشکلی واحد به مثابه امری مبرم و دنباله روی از شرایط بود. احترام به واقعیتها هیچگاه به معنای تسلیم شدن به واقعیتها نیست.

هیئت نماینده‌گی حزب رنجبران ایران در همان نشست اول مواضع خود را به‌طور آشکاری در زمینه‌ی تحقق بیانیه‌ی نشست مشترک اول اعلام داشت که به طور خلاصه عبارت بود از حرکت جمعی در جهت فعالیت‌های نظری و عملی و از سطح پایه‌ای یعنی در هر جایی که شرکت کنندگان در نشست اول زندگی می‌کردند، جهت بحث و تبادل نظر و حل اختلافات و پیش بردن فعالیت‌های عملی

مشترک. اما متأسفانه جو موجود نشان داد که برای بسیاری از شرکت کنندگان، هنوز امر وحدت و یکی شدن کمونیستها چندان در دستور کار آنها نمی‌باشد! در واقع نشست، بیانی‌های را به تصویب رساند که از نظر عینی توان پیاده کردن آن را نداشت.

بدین ترتیب خشت دوم بنای دیوار اتحاد کج گذاشته شد، امری که نهایتاً به فرو ریزی آن انجامید. تمام حرکت‌های بعدی نظیر تهیه‌ی پلاتفرم و اساسنامه و دعوای درونی بر سر عضویت فردی یا قبول هم عضویت فردی و هم عضویت سازمانی و غیره نشان داد که برخوردی غیر جدی به بیانی‌های اول و معیار قرار دادن النقاط در سازماندهی کمونیستها، نتیجه‌ای جز شکست بیار نمی‌آورد. برای روشن شدن مسئله دوماثل را ذکر می‌کنم.

نام اتحاد، "اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ" حاوی النقاط ایده‌مولوژیکی چشم گیر است. هیچ کدام از تشکله‌ها و افراد مستقلی که در این اتحاد شرکت کرده بودند، اعلام نکردند که چپ هستند. همه خود را کمونیست می‌دانستند و احتمالاً برخی دیگران را چپ ارزیابی می‌کردند و این راهم رسماً اعلام نمی‌داشتند تا تکلیف شرکت کنندگان روشن گردد که درجه‌ی ارزیابی آنها از یکدیگر در چه سطحی است؟ طبعاً چه‌گونه می‌توان از تشکلی جبهه واحدی انتظار داشت که برنامه وحدت دادن کمونیستها، مطروحه در بیانیه اول را، پیش ببرد؟! ("کمونیستها عار دارند نظرات خود را پنهان کنند" - مانیفست حزب کمونیست - اثر جاودانه‌ی مارکس و انگلس)

مثال دیگر النقاط ایده‌مولوژیکی در برخورد به چه‌گونه‌گی عضوگیری خود را نشان داد. در یک تشکل کمونیستی عضویت به صورت فردی انجام می‌گیرد. تصمیمات بر اساس مرکزیت دموکراتیک پیش برده می‌شود. لذا پذیرش عضویت گروهی و سازمانی، یعنی تبدیل این اتحاد به کلویی غیر کمونیستی و در بهترین حالت فراکسیون‌یستی که مغایر آموزش‌های کمونیسم علمی است. لذا اتخاذ موضعی التقاطی از ابتدای کار، ترمز اصلی پیشروی کار اتحاد گردید و اجلاس مشترک را از موضع کمونیستی دور نمود.

۲- نقطه نظر کمونیستی: نقطه نظر کمونیستی در کلی‌ترین و استراتژیک‌ترین شکل اش به درستی در بیانیه اول نشست مشترک انعکاس یافت: مرز بندی با رفرمیسم، تأمین هر مونی طبقه کارگر جهت انجام انقلاب سوسیالیستی

از طریق سرنگونی رژیم، درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه‌داری و استقرار حکومت کارگری متکی بر شوراهای کارگران و زحمت‌کشان.

اگر موضع التقاطی ذکر شده در فوق سنگ اندازی نمی‌کرد، "اتحاد انقلابی..." می‌توانست با حرکت از این حداقل نکات اساسی سیاسی مورد توافق و تلاش برای گسترش وحدت نظر روی مسائل تاکتیکی و استراتژیکی دیگر، وحدت خود را عمق بیشتری ببخشد و در عین حال این مواضع را در میان طبقه کارگر و توده‌های زحمت کش تبلیغ نماید و به بسیج و متشکل ساختن آنها اقدام کند.

اما "اتحاد انقلابی..." نتوانست کوچک‌ترین گام در جهت بردن مواضع سیاسی خود به درون توده‌ها بر دارد و تلاش‌هایش از سطح اینترنتی تجاوز نکرد. مبارزه ایده‌مولوژیک به درستی پیش برده نشد و مواضع سیاسی تنها در حد گفتارها و نوشتارهای فردی باقی ماند و ارگان سیاسی "اتحاد" قادر به تمرکز دادن افکار درست نشد. هر تشکل یا فردی نظر خود را در مورد مسائل مطروحه ارائه داد و ارگان "اتحاد انقلابی..." نقش سازمان‌دهنده برای از بین بردن تشتت‌های نظری و عملی را نیافت و ارزیابی‌های ارائه شده نیز کیفیتی برتر از نظرات مطروحه در ارگانهای تشکلهای درون "اتحاد انقلابی..." نداشتند.

۳- اسلوب کمونیستی: برخلاف رسم معمول در جنبش کمونیستی ایران، اسلوب کمونیستی که نقش بسیار مهمی در پیشروی کمونیستها دارد، در "اتحاد انقلابی..." به‌دقت پیاده نشد. اسلوب کمونیستی، بخشی از جهان بینی و ایده‌مولوژی پرولتاریا است. بدون به‌کارگیری اسلوب درست، ساختن تشکلی کمونیستی که بالاترین نظم آگاهانه را دارد، سروسامان نگرفته و لیبرالیسم همچون خوره‌ای تشکیلات را از درون خالی می‌کند. نظم یک تشکیلات کمونیستی به مراتب همه جانبه‌تر از نظم تولید در یک کارخانه، در یک اتاق عمل بیمارستان و یا در یک آزمایشگاه تحقیقاتی است. در چنین تشکیلاتی همه صاحب وظیفه مشخصی هستند. مسئولیتها دائماً کنترل می‌شود تا کارها به بهترین وجهی پیش برده شوند. گزارش و گزارش‌دهی مرتب صورت می‌گیرد از رهبری به بدنه و از بدنه به رهبری. کارها پیوسته جمع‌بندی می‌شوند تا اشتباهات تکرار نشوند و بازدهی کار افزایش یابد. و ...

اما سه سبک کار اساسی پرولتاریا که عبارتند از "تلفیق تئوری با پراتیک، پیوند فشرده با توده‌ها و انتقاد و انتقاد از خود"، هیچ کدام به

خشت دوم.. بقیه از صفحه نهم

درستی در "اتحادانقلابی..." پیش برده نمی شدند. به حدی که حتا در سطح رهبری این تشکل یعنی در شورای هماهنگی مسئولیتها درست انجام نمی گرفتند.

وجود موضع نادرست و انتظاری که تشکیل دهندهگان "اتحادانقلابی..." از آن داشتند و سبک کار غیرجدی سایه روی بقیه مسائل آن انداخته بود و لذا هرچه زمان می گذشت، پیوندها در درون آن سست ترمی شد تا بالاخره از هم گسستند.

درنشت مشترک اول، هیئت نمایندهگی

حزب رنجبران ایران با بررسی اشکالات موجود در جنبش کمونیستی تاکید نمود :

"رفقا ایجاد تشکلی واحد که نه از همزیستی مسالمت آمیز تشکلهای مختلف چپ و جمع جبری آنها، بلکه از طریق نفی دیالکتیکی آنها در یک تشکیلات بوجود آمده باشد، به مراتب مثمرتر خواهد بود تا ایجاد تشکلی که ظاهرا وحدت سیاسی - تشکیلاتی دارد، اما فقدان رهبری و تشکیلات واحد عملا آن را به فلجی می کشاند. چنین تشکیلاتی به تفرقه ها نقطه پایانی خواهد گذاشت، تردیدها را تدریجا از بین خواهد برد و زمینه را برای تاثیرگذاری در داخل و نهایتا ایجاد حزب واقعا کمونیست که هم دربرگیرنده ی کمونیستهای راستین و نه سکتاریستها باشد، هم پیوند فشرده ای با جنبش کارگری داشته باشد و هم مبارزین اش در سنگر نبرد پرولتاریائی پیوسته حضور داشته باشند، فراهم خواهد ساخت و مطمئنا طبقه کارگر به چنین تشکلی خوشامد خواهد گفت. لذا دربی راهه ها وقت تلف نکنیم و با اطمینان قدمهای اولیه خود را درست برداریم، بارهای سکتاریستی و ذهنی گرایانه ی گذشته را زمین بگذاریم و سخن نوئی بگوئیم که " نور حلاوتی است دگر!" به ویژه این که زمان خواستار چنین تعهدی است و نه سرگرم نمودن تعدادی از تشکلهای و افراد در خارج، بازی سیاسی ای که دیگر کهنه شده است." (همانجا)

متأسفانه تجربه "اتحادانقلابی..." بار دیگر صحت نظرات ارائه شده ی حزب ما را در ابتدای کار، تایید نمود. لذا اگر قرار است از تجربه بیاموزیم و شکستهایمان را درست جمع بندی بکنیم، ضروری است کار را با تاخیر اما از نو و برپایه های درستی شروع نماییم. کمونیسم مکتبی است علمی و با التقاط گیری و ذهنی گیری و خودمرکز بینی خرده بورژوائی و به دنبال حوادث رفتن بیگانه است. باید خشت دومی که قرار بود بر اساس خشت اول بیانیه اول درست گذاشته

شود، این بار درست و در جای مناسبش قرار دهیم و با طرد فرقه گرایی، فردگرایی و ذهنی گریهای ناشی از آنها، برای وحدت اصولی کمونیستها دست به کار شویم.

در ۱۲۶ مین سالگرد تولد لنین آموزگار کبیر پرولتاریا، بیائید تا آموزشهای وی را در عرصه ی حزب سازی با دقت به کار ببندیم و بی هوده از این شاخ به آن شاخ نپریم که نزدیک به سه ربع قرن فقدان تشکل کمونیستی و سردرگمی، چنین حرکتی را جدا ایجاب می کند.

۲۲ آوریل ۲۰۰۶ - ابراهیم

رویزونیسم... بقیه از صفحه شانزده

پیش برده می شود:

- در سطح بیرونی دشمنان پرولتاریا به نفی کامل این تئوری پرداخته و چنان تبلیغ می نمایند که کمونیسم با ذات انسان بی گانه است و مناسبات مبتنی بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و استثمار ازلی و ابدی می باشند! این مبارزه ی آشکار چندان بُردی برای آنها نداشته است. زیرا هر دقیقه و هر ساعت کارگران و زحمت کشان با پوست و گوشت و استخوان خود ظالمانه بودن نظام سرمایه داری را لمس می کنند و حتا یک بورژوا پیدا نشده است که بدون استثمار نیروی کار کارگران و زحمت کشان به آلا ف و علوف رسیده باشد.

- اما در سطح داخلی، خراب کاری از درون جنبش آگاهانه ی پرولتاریا توسط گرگان در لباس میش صورت می گیرد که با قبول ظاهری تئوری کمونیسم علمی و یا ادعای تکامل دادن به آن و از طریق نقد نظرات طرح شده در این تئوری به تخطئه آن می پردازند. این خرابکاری به مراتب خطرناکتر است زیرا تمیز دوست و دشمن پرولتاریا از یکدیگر در درون جنبش کارگری چندان سهل و آسان نیست و برای اثبات نادرستی نظرات انحرافی مطرح شده پراتیک طولانی تری لازم است تا عواقب نظرات انحرافی آشکار گردند.

تجدیدنظر در کمونیسم علمی، با هدف کند کردن لبه تیز مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا و نهایتا کشاندن پرولتاریا به سازش و تسلیم در برابر بورژوازی، هم زمان بود با گذار سرمایه داری از دوران رقابت آزاد به دوران رقابت انحصارات سرمایه و برتری یافتن سرمایه ی مالی، یعنی دوران امپریالیسم.

لنین پایه مادی این تجدیدنظر طلبی (رویزونیسم) در مارکسیسم را چنین تحلیل نمود: کسب مافوق سود توسط

انحصارات سرمایه از طریق غارت منابع طبیعی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و تقسیم بخش ناچیزی از این مافوق سود در بین کارگران ماهر (معروف به یقه سفید) و کارکنان حزبی و سندیکائی کارگری، که توانسته بودند در نظام پارلمانتاریستی و مبارزات مسالمت آمیز طبقاتی تاسطح پارلمان بالا کشیده شده و به قول استالین در صندلیهای پارلمانهای کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری لم داده بودند و از این راه جلب حمایت آنها به سیاستهای بورژوا-امپریالیستی. به علاوه، خرده بورژوازی ورشکسته که در اثر فشار سرمایه بزرگ مرتبا به درون صف پرولتاریا پرتاب می شود، با خود جهان بینی خرده بورژوائی را به درون جنبش کارگری برده و منبع دیگر بروز رویزونیسم می گردد.

لنین در این باره نوشت: "دیالکتیک تاریخ چنان است که پیروزی مارکسیسم در رشته ی تئوری، دشمنان او را وادار می نماید که به لباس مارکسیست در آیند، لیبرالیسم میان پوسیده کوشش می کند به شکل اپورتونیسم سوسیالیستی خود را احیا نماید... اینان در میان عمال پارلمانی سوسیالیست و انواع پشت میز نشینهای جنبش کارگری و از روشنفکران "سمپاتیزان" تعداد کثیری طرفدار دارند. (مقدرات تاریخی آموزش کارل مارکس)

امپریالیستها به کمک این عمال خود در درون جنبش کارگری شروع به اخلا ل نمودند. این اخلا ل اساسا در جهت تخطئه ی مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا و اشاعه ی رفرمیسم در درون آن پیش برده شد. برنشتاین و کائوتسکی در دوده ی اول قرن بیستم نمایندهگان برجسته ی این رویزونیسم کهن بودند. رویزونیستها در شرایطی که انحصارات امپریالیستی با حرص و ولع بی مانندی خود را متمرکز کرده و همراه آن رقابت بین انحصارات برای بدست آوردن بازار عرضه ی کالاها، شدت می یافت، تمرکز در تولید کشاورزی را رد می کردند، تئوری بحران سرمایه داری را پایان یافته می دانستند، تضادهای طبقاتی را رو به کاستن ارزیابی می نمودند و به دست کاری در تئوری ارزش اضافی مارکس می پرداختند. در عرصه ی سیاست مدعی بودند که حق انتخاب همگانی زمینیه مبارزه ی طبقاتی را از بین می برد. در برخورد به هدف نهائی جنبش سوسیالیستی هم کلام قصار برنشتاین "هدف نهائی هیچ، ولی جنبش همه چیز" تکامل تدریجی سرمایه داری را موعظه می کرد.

در دهه ی دوم قرن بیستم، هنگامی که تضاد منافع انحصارات بزرگ انگلستان و فرانسه

قدرت پرولتری در آن، فراهم ساختند. این روزیونیسیم برخلاف روزیونیسیم کهن با داشتن قدرت سیاسی و با توجه به این که شوروی پیروزمند در مبارزه علیه نازیسم و فاشیسم از اتوریته‌ی خاصی در میان جنبش کمونیستی و کارگری و ملل تحت ستم جهان برخوردار بود، به مراتب از روزیونیسیم کهن خطرناکتر بود؛ هرچند که نظرات پیش کشیده شده توسط این روزیونیسیم ادامه‌ی همان نظرات روزیونیسیم کهن در شرایط جدید تاریخی و در قالبی دیگر بود.

خروشچف و شرکاء که سالها در درون حزب مخفی شده بودند، پیش بردن نظرات روزیونیسیم خود را با حمله به کیش شخصیت استالین آغاز کردند و با کودتائی در رهبری حزب، قدرت را به تمامی به دست آوردند. تزه‌ای "سه مسالمت آمیز" (همزیستی مسالمت آمیز، رقابت مسالمت آمیز و گذار مسالمت آمیز) در برخورد به کشورهای امپریالیستی و ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی، به جای خدمت به انقلاب پرولتاریائی و انترناسیونالیسم پرولتری؛ و دو تمام خلقی (حزب تمام خلقی و دولت تمام خلقی)، به جای حزب طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا؛ قرارداد سود در مقام فرماندهی در تولید، به جای سیاست پرولتاریائی در مقام فرماندهی اقتصاد، هسته‌ی مرکزی تزه‌ای روزیونیسیم مدرن را تشکیل می‌دادند. احزابی که در جهان به دنبال این خط افتادند به نسبت وضعیت مشخص خود تزه‌ای دیگر روزیونیسیم را نیز در پیش گرفتند: نظیر "راه رشد غیر سرمایه‌داری در کشورهای عقب مانده" (به جای انقلاب کردن) و یا طرح "مبارزه علیه دیکتاتوری رژیم شاه در ایران" (به جای سرنگونی رژیم سلطنتی و استقرار حکومت کارگری)، توسط رهبری روزیونیسیم حزب توده ایران.

علاو بر این که حزب کمونیست چین به رهبری مائوتسه‌دون پرچمدار مبارزه علیه روزیونیسیم مدرن خروشچفی بود، مع الوصف در درون خود این حزب نیز مبارزه بین کمونیست‌ها و روزیونیست‌ها پیوسته جریان داشت.

انقلاب دموکراتیک نوین چین در سال ۱۹۴۹ پیروز شد و گذار به سوسیالیسم آغاز گردید. اما روزیونیست‌های چینی مخالف گذار به و ادامه‌ی انقلاب سوسیالیستی بودند و به بهانه‌ی این که چین کشوری عقب مانده است روی ادامه‌ی انقلاب دموکراتیک پافشاری می‌کردند که معنایش از بین نبردن مالکیت خصوصی در صنعت و کشاورزی بود. گرچه کمونیست‌های چین به رهبری مائوتسه‌دون در این مبارزه پیروز شدند. اما

در جنگ جهانی اول ادامه داد، بلکه با سلطنت طلبان همدست شده و به سرکوب جنبش کارگری روی آورد.

در چنین شرایطی، پرولتاریای مبارز روسیه تحت رهبری حزب بلشویک، که نقش درجه‌ی اولی در سرنگونی تزاریسیم داشت، پس از قریب ۷ ماه مبارزه کم و بیش مسالمت آمیز، بالاخره در اکتبر ۱۹۱۷، انقلاب سوسیالیستی روسیه را به پیروزی رساند و برخلاف سازشکاری احزاب سوسیال دموکرات اروپائی راه استقرار حکومت شوراهای و از بین بردن مالکیت خصوصی بروسایل تولید و تعمیق انقلاب سوسیالیستی را در آن حلقه‌ی شکسته شده‌ی زنجیراسارت امپریالیستی به دور جهان، در پیش گرفت.

حزب بلشویک از ابتدا آگاه بود که پیروزی انقلاب در کشوری رشد نیافته از نظر مناسبات سرمایه داری، بدون تحقق انقلاب سوسیالیستی در دیگر کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری اروپا، با مشکلات عظیمی رو به رو خواهد شد و لذا به نیردی مرگ و زندگی برای حفظ قدرت سیاسی پرولتاریا، در مبارزه با بقایای بورژوازی و قشر عظیم خرده بورژوازی در داخل از یک سو و مبارزه با مداخلات آشکار ارتشهای امپریالیستی و حمایت آنها از مقاومت ضدانقلاب داخل روسیه از سوی دیگر، پرداخت.

به این وضعیت عینی نامناسب، اشتباهات رهبری حزب کمونیست شوروی ناشی از فقدان تجربه در زمینه‌ی ساختمان سوسیالیسم در یک کشور عقب مانده نیز اضافه شد: عدم حل صحیح مناسبات بین تولید و توزیع، بین صنعت و کشاورزی، بین نخبگان و توده‌ها، بین دیکتاتوری پرولتاریا و دموکراسی شورائی، بین پیشبردن ساختمان سوسیالیسم در یک کشور و رابطه‌ی آن با انترناسیونالیسم پرولتری، بین ادامه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی یا گرایش به محوطبقات و پایان گرفتن این مبارزه در شوروی و...

تشدیدتضادهای امپریالیستی و حرکت فاشیسم آلمان شکست خورده در جنگ جهانی اول برای تقسیم مجدد مناطق نفوذ کشورهای امپریالیستی و در عین حال نقشه‌ی امپریالیست در نابودکردن جمهوری جوان سوسیالیست و ناگزیری دولت شوروی به اتحاد با متفقین (آمریکا و انگلستان) در نبرد با فاشیسم مهاجم به شوروی، اشتباهات رهبری حزب کمونیست در ارزیابی از وضعیت طبقات و مبارزه طبقاتی در جامعه شوروی، مجموعه علل درونی و بیرونی، عینی و ذهنی بودند که زمینه را برای رشد روزیونیسیم مدرن در درون حزب کمونیست شوروی و غصب

در یک سو و آلمان در سوی دیگر جهت تجدید تقسیم مناطق نفوذی خود، جهان را به لبه‌ی جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) کشانده بود رهبران احزاب سوسیالیست و پیشوایان انترناسیونال دوم به شعارهای شوونیستی بورژوازی خودی در مورد "جنگ میهنی" گردن گذاشتند و به سوسیالیسم خیانت کردند. حزب سوسیال دموکرات آلمان که نیرومندترین حزب در انترناسیونال دوم بود، به جای تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی، با بیسمارک همدست شد و به بودجه‌ی نظامی در پارلمان رای داد. کائوتسکی به علاوه با طرح اولترا-امپریالیسم و پرده‌پوشی عمیقترین تضادهای انحصارات امپریالیستی، نفی انقلاب اکتبر و دیکتاتوری پرولتاریا و تبلیغ دموکراسی ناب پارلمانتاریستی، نشان داد که در راس روزیونیسیم کهن از آموزشهای کمونیسم علمی به نفع بورژوازی فاصله گرفته و در صف مخالفان پرولتاریا و انقلاب پرولتری ایستاده و در این آموزشها تجدیدنظر نموده است.

به طور خلاصه روزیونیسیم کهن بانفی مبارزه طبقاتی و تبلیغ سازش طبقاتی، رفرم به جای انقلاب، دموکراسی پارلمانی بورژوائی به جای دیکتاتوری پرولتاریا، شوونیسم امپریالیستی به جای انترناسیونالیسم پرولتری، تفرقه در جنبش کارگری در لفافه‌ی امپریالیسم کارگری و تبدیل پرولتاریا به زائده‌ی انحصارات و تسلیم به آن را دامن زد و احزاب سوسیالیست کارگری را به احزاب سوسیال-امپریالیست مبدل ساخت.

چندین دهه طول کشید تا چهره‌ی واقعی روزیونیسیم کهن که همدست امپریالیسم بوده و توسط کمونیست‌های انقلابی به رهبری لنین افشا شده بود، آشکار گردد. هرچند که این آگاهی تا بدان حد در میان طبقه‌ی کارگر نفوذ پیدا نکرد تا روزیونیست‌های کهن را با قدرت از صفوف خود براند. زهر رفرمیسم روزیونیسیم کهن توانسته بود تاحدی جنبش کارگری جهان را دچار بی‌تفاوتی نموده و کارگران را به گوشت دم توپ امپریالیسم تبدیل نماید.

سوسیال دموکرات‌های انقلابی با مخالفت با جنگ امپریالیستی و طرح تبدیل آن به جنگ داخلی در کشورهای درگیر جنگ، مبارزه را ادامه دادند. در شرایط ویژه ناشی از تضعیف تزاریسیم به خاطر شرکت در جنگ جهانی اول و رشد جنبش کارگری زیر رهبری داهیان‌هی بلشویکها در روسیه، مقدماً تزاریسیم توسط انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوریه ۱۹۱۷ سرنگون شد. اما بورژوازی در قدرت به رهبری کرنسکی نه تنها به شرکت خود

از آنجا که رویزیونیستهای چینی به رهبری لیوشائوچی - دن سیائوپین در درون حزب از اعتبار زیادی برخوردار بودند، شروع به مقاومت و خرابکاری در برابر پیشروی اقتصادسوسیالیستی نمودند. ناشی از این امر، رهبری انقلابی حزب کمونیست چین با شعار "ستادفرماندهی بورژوازی را در حزب کمونیست چین به‌توپ ببندید" انقلاب فرهنگی پرولتاریائی را در سال ۱۹۶۵ آغاز نمودند و لیوشائوچی سردسته‌ی رویزیونیستها را از قدرت به زیر کشیدند. مع الوصف این پیروزی نهائی نبود. رویزیونیستها این بار تحت رهبری دن سیائوپین وارد صحنه شدند. او که پس از "انتقاد از خود" مجدداً فعال شده بود، بامخدوش کردن سیاست پرولتاری در عرصه‌ی اقتصاد با شعار عوام فریب "گره باید موش بگیرد، سفیدی یاسیاهی آن مهم نیست!" وارد عمل شد. رویزیونیستهای چینی با طرح "تئوری سه جهان" به مثابه استراتژی جهانی پرولتاریا (پس از درگذشت مائوتسه دون)، قدرت دولتی را در دستان خود قبضه کرده و راه برگشت به نظام سرمایه‌داری در چین را در پیش گرفتند.

امروز دیگر باید چشمها را به واقعیت بست تا ندید که احزاب سوسیال دموکرات نوکران باجیره و مواجب امپریالیسم اند و دستاوردهای سوسیالیسم در روسیه و چین پای‌مال بورژوازی تازه به‌دوران رسیده و حریصی شد که یک شبه می‌خواهد ره صدساله را ببیماید و خطر رویزیونیسم کاملاً آشکار شده است.

رویزیونیسم کهن برنشتاین - کائوتسکی جنبش کارگری و احزاب سوسیالیست را به منجانب رفرمیسم و سازش با بورژوازی امپریالیستی کشاند، اما به‌خاطر پیروزی انقلاب اکتبر تحت رهبری کمونیستها، نتوانست ضربه‌ی خود را کامل کند و جنبش انقلابی کارگری و کمونیستی پس از انقلاب اکتبر دوباره شروع به رشد نمود.

رویزیونیسم مدرن خروشچفی و سه جهانی، نه تنها رفرمیسم را در درون جنبش کارگری و کمونیستی توسعه داد، بلکه احزاب کمونیست را از هم متلاشی ساخت و جنبش کمونیستی باقی مانده در جهان را به سوی هرج و مرج ایده‌نولوژیک - سیاسی عظیمی کشاند و بزرگترین لطمه را به اعتبار کمونیستها در جهان وارد نمود.

حمله‌ی این دو رویزیونیسم به اساس تئوریک و عملی پرولتاریا، عمده‌ها راست بود. تجربه‌ی سربع اول قرن بیستم به کمونیستها و جنبش کارگری، خطر رویزیونیسم راست را کاملاً مشخص نمود که چگونه قادر است

دست‌آوردهای پرولتاریا را با رخنه به درون آن، بر باد دهد، اردوگاه سوسیالیستی را از هم بپاشاند و احزاب کمونیست را به تفرقه و تجزیه دچار سازد. به این اعتبار، رویزیونیسم راست بی‌آبرو گردید.

ولی در ادامه‌ی کار و جنگ بورژوازی علیه تئوری و عملکرد انقلابی پرولتاریا، حمله به آن از جانب راست چندان بازدهی نداشت. لذا در شرایطی که جنبش کمونیستی در تفرقه بسر برده و از احزاب با‌تئوریتی کمونیستی خبری نبود، حمله به تئوری کمونیسم علمی این بار عمده‌ها از جانب چپ و توسط ریزه رویزیونیستهای خلق‌الساعه معمول گشت. اینان علت شکست سوسیالیسم را ناشی از دیدگاه‌های نادرست در خود تئوری انقلابی پرولتاریا ذکر کردند و بدین ترتیب رویزیونیسم پُست مدرن در اشکال متنوعی زاده شد.

این رویزیونیسم نیز همانند رویزیونیسم کهن، همزاد رشد انحصارات سرمایه به سطح فراملی‌ها در ربع آخر قرن بیستم بود. تضعیف جنبش کمونیستی ناشی از شکستها و فقدان احزاب با‌تئوریتی‌ی پرولتاریا که انقلاب کشورهای خود را داهیان به‌پیش ببرند و به ویژه فقدان انترناسیونال کمونیستی و تفرقه‌ی کمونیستها باعث شده‌است که چهره‌ی این رویزیونیسم نه تنها کاملاً برملا نشود، بلکه آرایش نیز داده‌شود. به این رویزیونیسم میدان عمل نیز توسط امپریالیسم داده شد. البته این رویزیونیسم در اشکال مختلفی در کشورهای مختلف خود را بروز می‌دهد و بعضاً در لفافه‌ی دگماتیسم و اپورتونیسم چپ خود را عرضه می‌کند و هنوز به‌طور یک‌پارچه خود را در سراسر جهان تثبیت نکرده‌است.

به دلیل این‌که در سطحی جهانی رویزیونیسم چپ فاقد رهبری شناخته شده‌ای است لذا در این مقاله ما به برخی از بروزات آن در ایران اشاره می‌کنیم:

۱ - نفی جنبش کمونیستی و دستاوردهای آن در زمینه‌ی سوسیالیسم :

رویزیونیسم کهن راست، انجام انقلاب اکتبر را چپ روی و حتا کودتاخواند. رویزیونیسم مدرن راست در قدرت دقیقاً به دلیل قرار داشتن در قدرت قادر به نفی مستقیم آن نبود و از طریق طرح دولت تمام خلقی به مقابله با آن پرداخت. رویزیونیسم چپ پُست مدرن، خود انقلاب اکتبر را زیر علامت سوال نبرده، ولی ادامه‌ی آن را نفی می‌کند. این در واقع نفی انقلاب اکتبر و سوسیالیسم است در لفافه‌ی حیل‌گرایانه!

تروتسکیستها پس از پیروزی انقلاب اکتبر، تا زمانی که تروتسکی از رهبران حزب کمونیست شوروی بود، انتقادی به سوسیالیسم

در آن نداشتند. ولی پس از آن که تروتسکی از مقام رهبری کنار گذاشته شد، دولت شوروی را "دولت منحط پرولتاری" نامیدند. شاه بیت کلیه‌ی این جریانات نیز حمله به استالین برای سرپوش گذاشتن به تلاش حزب کمونیست و طبقه‌ی کارگر شوروی در ساختمان سوسیالیسم در شرایط به‌غایت بغرنج و سخت آن زمان است که با افت و خیزهای فراوانی همراه شد.

شبه تروتسکیستهای ایرانی، در ادامه‌ی نقد تروتسکیستها، تحت رهبری منصور حکمت، مدعی‌اند که پس از درگذشت لنین مناسبات حاکم بر شوروی را محل بورژوائی یافت و سرمایه‌داری بوروکراتیک بر آن غلبه کرد و تغییرات بنیادی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شوروی را درست رد می‌کنند. منصور حکمت با طرح "دولت در دوره انقلابی" نوشت که دیکتاتوری پرولتاریا تنها دوره‌ی کوتاهی را در بر می‌گیرد و پس از آن "اقتصاد تعیین کننده" می‌شود که نفی سوسیالیسم به‌مثابه یک دوران کامل تاریخی مبارزات همه جانبه پرولتاریا با بورژوازی است که طی آن دیکتاتوری پرولتاریا برای مقابله با توطئه‌های ضدانقلاب بورژوائی، ضروری می‌باشد.

رویزیونیستهای اولتر اچپ، عدم لغو کارمزدی از فردای پیروزی انقلاب اکتبر را اساس شکست سوسیالیسم در روسیه قلمداد می‌کنند و لذا معتقدند سوسیالیسم در روسیه هرگز وجود نداشته‌است زیرا که عدم لغو کارمزدی بلافاصله صورت نگرفت.

سناریوی سفید و سیاه نویسان بورژوازی و خرده‌بورژوازی از این طریق نشان می‌دهند که قصدشان نه تحلیلی تاریخی از پدیده‌ی سوسیالیسم در شوروی و ارزیابی از نکات مثبت و منفی این تجربه، بلکه نفی مطلق و درست آن است. امری که تماماً در خدمت بورژوازی هار امپریالیستی و نظامهای به‌غایت ارتجاعی جهان قرار می‌گیرد که پرچم مرگ سوسیالیسم و کمونیسم را در دست دارند و آن را تدارک دیده‌اند.

هیچ کدام از رویزیونیستهای چپ و اولتر اچپ کاری به تحلیل شرایط عینی و ذهنی مشخص شوروی پس از انقلاب اکتبر ندارند. آنها پیروزی انقلاب در روسیه، کشور عقب مانده سرمایه داری، را به حساب نمی‌آورند و بعضاً معتقدند که افغانستان نیز در مرحله‌ی انقلاب سوسیالیستی قرار دارد و می‌توان بلافاصله در آن انقلاب سوسیالیستی را انجام داده و سوسیالیسم را برقرار نمود و لغو کارمزدی را به اجرا درآورد! آنها محاصره‌ی اقتصادی و نظامی شوروی سوسیالیستی جوان توسط امپریالیستها را صاف و ساده

از قلم می‌اندازند. آنها شدت مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم، که لنین آن را نبرد مرگ و زنده‌گی بورژوازی با پرولتاریا می‌نامد و انواع توطئه‌ها و تخریبهای بیرونی و درونی را که جهت به شکست کشاندن سوسیالیسم صورت می‌گیرد، در تحلیلهای خود راه نمی‌دهند. آنها آگاهانه فراموش می‌کنند که:

اولا سوسیالیسم یک دوران کامل تاریخی است که در آن نبرد برای پیروزی "کی برکی" جریان دارد؛ و

ثانیا تا زمانی که سوسیالیسم به جریان عمده‌ی تاریخ جوامع طبقاتی تبدیل نشده و کشورهای عمده‌ی سرمایه داری، انقلاب سوسیالیستی را به انجام نرسانده باشند، پیش روی انقلاب در کشورهای که پرولتاریا بتواند قدرت را به دست بگیرد، با موانع عظیمی روبه‌رو خواهد شد. آنها باموضعی "چپ" ادامه ی مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم را نفی می‌کنند و بعضا به توهمات خرده‌بورژوازی - آنارشستی دامن می‌زنند که دیکتاتوری پرولتاریا فقط در اوایل پس از پیروزی انقلاب لازم است و پس از آن اقتصاد تعیین کننده می‌شود(!)، یا بلافاصله پس از پیروزی انقلاب جامعه وارد کمونیسیم می‌شود(!) و یا لغو کارمزدی از فردای پیروزی انقلاب در یک کشور باید به اجرا درآید(!) و یا آزادی بی قید و شرط سیاسی پیوسته در سوسیالیسم و از فردای پیروزی انقلاب باید اجرا شود و ...

رویزیونیستهای چپ نه تنها به نفی انقلاب سوسیالیستی اکتبر و دستاوردهایش می‌پردازند، بلکه صاف و ساده بزرگترین انقلاب پس از انقلاب اکتبر یعنی انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا و حزب کمونیست چین و گذار به انقلاب سوسیالیستی در این کشور را از قلم می‌اندازند. گوئی که اصلا چنین انقلابی در پُرجمعیت ترین کشورهای رخ نداده است! و با این موضع نه تنها با روند مبارزه طبقاتی در چین مقدماتا بین پرولتاریا با فئودالیسم و سرمایه داری کمپرادور- بوروکراتیک و سپس با بورژوازی، دستاوردها و شکستهایش، بی‌گانه اند، بلکه با رویزیونیستهای حزب توده که با انگ "انقلاب دهقانی" به نفی انقلاب تحت رهبری پرولتاریا در چین می‌پردازند، هم‌گام می‌شوند و از چپ و از راست بالاخره به هم می‌رسند!

رویزیونیستهای چپ نماینده‌ی خرده بورژوازی پرتاب شده به درون پرولتاریا در ایران و دیگر کشورهای عقب افتاده‌ی سرمایه داری هستند که قشر وسیعی از افرادجامعه را تشکیل می‌دهند که دیدگاه

مطلق گرا، تخیلی و ذهنی خود را به‌جای درک استراتژیکی و تاکتیکی مبارزه‌ی طبقاتی، قرار می‌دهند، و به انحراف کشاندن جنبش کارگری و ناتوان ساختن آن در برابر بورژوازی خودی و بورژوازی نئولیبرال امپریالیستی کمک می‌کنند؛ هرچند که در ظاهر خود را "اصولی‌ترین" کمونیستها جامی‌زنند!

۲ - بدور انداختن ماتریالیسم دیالکتیکی رویزیونیستهای چپ به این واقعیت آشکار که جهان را تنها با نیروی مادی می‌توان تغییر داد و خط مشی‌ها و سیاستها نیز تا زمانی که مورد تایید توده‌ها قرار نگیرند به نیروی مادی برای تغییر جهان تبدیل نمی‌شوند، بی‌گانه هستند. ناشی از این دیدگاه آنها به امر وحدت جنبش کمونیستی در ایجاد احزاب واحدکشوری کم بها داده و فرقه‌گرایی را در پیش می‌گیرند. یا بدون تحلیل از آرایش طبقاتی در هر کشور و تعیین تضاد عمده و نیروی عمده‌ی انقلاب، مضمون انقلاب را در همه‌ی کشورها، سوسیالیستی ارزیابی می‌کنند. آنها به نقش توده‌ها در تغییر جهان کم بها می‌دهند و بعضا ادعا می‌کنند که با گروه اندکی می‌توان انقلاب کرد و نخبه‌گرایی را در برخورد به توده‌ها می‌ستایند. آنها ایده‌الیسم خود را به‌جای ماتریالیسم می‌نشانند. نمونه‌ی متهم کردن کومه‌له به پوپولیسم توسط دارو دسته‌ی منصور حکمت در برابر ماست که به مناسبات کومه له با توده‌ها در کردستان لطمه‌ای جدی وارد ساخت.

همچنین آنها در تحلیل از وضع طبقات و بررسی تضادهای مشخص در درون یک طبقه و به نسبت آن اتخاذ تاکتیکهای مشخص در برخورد به آن طبقه، جهت پیش بردن مبارزه‌ی طبقاتی، از تمایزگذاری طفره رفته و به دیالکتیک رشد و جابه‌جایی تضادها بی توجه باقی می‌مانند و در ناب‌گرایی غرق می‌شوند. از نظر آنها وجود بورژوازی ملی در کشورهای نیمه مستعمره- نیمه فئودال که به‌خاطر منافع خود تا درجه معینی با امپریالیسم مبارزه می‌کند، یک اوتویی است. تخطئه کردن انقلاب بورژوا - دموکراتیک تحت رهبری پرولتاریا توسط آنها ناشی از این دیدگاه است. گوئی می‌توان از جامعه‌ای فئودالی و عقب مانده به کمونیسیم پرش کرد، بدون این‌که زیربنای کمونیسیم آماده‌شده باشد. از نظر آنها بورژوازی، بورژوازی است و تقسیم آن به بورژوازی بزرگ و کوچک، بورژوازی تجاری و صنعتی، بورژوازی وابسته و غیر وابسته در کشورهای عقب مانده، بورژوازی انحصارگر امپریالیستی و بورژوازی متوسط و کوچک تحت ستم کشورهای نیمه مستعمره، غیر واقعی است.

ناشی از این دیدگاه یک جانبه آنها قادر به تحلیل تضاد بین انحصارات فراملی امپریالیستی و دولتها و قطبهای امپریالیستی نبوده و لذا جنگ را برجسته می‌کنند تا درخت را نبینند و یا به‌عکس درخت را بزرگ می‌کنند تا جنگ را نبینند. این دیدگاه یک‌جانبه باعث می‌شود که آنها قادر به تغییر جهان در عمل نبوده و در لفاظی ناب گرایانه باقی بمانند.

انها با چنین دیدگاهی به انکار عمل‌کرد امپریالیستی انحصارات فراملی پرداخته و در عمل اولترا امپریالیسم کائوتسکی را با حذف کلمه امپریالیسم تبلیغ می‌کنند. از بورژوازی در ایران و یا آمریکا سخن می‌گویند که ارتجاعی هستند. گوئی که این دو بورژوازی برای بشریت مترقی در جهان خطر یک سانی دارند! از قلم انداختن عمل‌کرد انحصارات بزرگ فراملی و یا از بورژوازی آمریکا و انگلیس و غیره صحبت کردن بدون نشان‌دادن این که آنها تجاوزگر و امپریالیست هستند، ضدیت با تئوری لنینی ماهیت انحصارگر و تهاجمی امپریالیسم است.

برخورد یک دست کردن به رژیم جمهوری اسلامی و ندیدن گروههای مختلف حاکم در درون آن و تضادمنافع ناشی از این امر در بین این گروهها، (که اساسا به‌خاطر بدست آوردن تکه‌ی بیشتری از کیک به بزرگی ایران است)، نمونه‌ی برجسته‌ای است از دید مطلق و سکون گرای تحلیلی آنان. از نظر آنان تاکتیک پرولتاریا برای پیش بردن انقلاب پیوسته باید فدای "استراتژی" آن شود. این دیدگاه یک‌جانبه و تنبل، مغایر با دیدگاه دیالکتیکی بررسی تضادها حتا در درون یک طبقه است و باعث می‌شود تا در هر مرحله‌ی مشخص، سیاستهای درست در برخورد به حاکمین جهت منزوی کردن آنها به حداکثر ممکن در آن لحظه، کنار گذاشته شده و برخورد ذهنی "یک دست نشان دادن طبقه" جای آن را گرفته و عملا مبارزه علیه طبقه‌ی حاکم با استواری پیش نرفته و با شکست همراه گردد. از نظر آنها هرگونه تمایزگذاری به‌معنای سازش با جناحی از بورژوازی است!! گوئی که امپریالیسم آمریکا و لوگزامبورگ و امیرنشین شارجه در حل تضاد پرولتاریا با بورژوازی در جهان هم‌سطح عمل می‌کنند!!

رویزیونیستهای چپ ایده‌الیسم متافیزیکی خود را جای‌گزین ماتریالیسم دیالکتیکی بودن پدیده‌های اجتماعی می‌کنند و از این طریق مانع حرکت تندرآسای آگاهانه‌ی جنبش کارگری می‌گردند و در عمل آن را ترمز می‌کنند.

پشتیبانی می‌نمایند. اینان در عمل، با فراموش کردن مبارزه علیه مسیحیت سیاسی، یهودیت سیاسی، بودیسم سیاسی و غیره که جمله‌گی "افیون توده‌ها" هستند و با تمرکز روی "اسلام سیاسی"، از "چپ" و از راست با رویزیونیستهای کهن و رویزیونیستهای مدرن در مشاطه‌گری امپریالیسم هم‌کاسه شده‌اند.

این رویزیونیسم وقیحانه فراموش می‌کند که امر آزادی کشورهای منطقه در دست مردم خود این کشورها و در پیشاپیش همه کارگران و زحمت‌کشان به رهبری کمونیستها قرار دارد و نه امپریالیسم را بهیاری طلبیدن ورهائی‌بخش جلوه دادن آن. امپریالیسمی که به شواهد مکرر در مکرر تاریخی نشان داده است که تجاوز گریزده و بزرگترین زالو درمکیدن ثمره‌ی کار کارگران و زحمت کشان جهان و پامال کردن حقوق ملل ضعیف می‌باشد.

تنها راه مبارزه با این غده‌ی خطرناک در درون مغزایدنولوژیک - سیاسی پرولتاریا، برافراشتن پرچم وحدت کمونیستها و وحدت طبقه‌ی کارگر براساس آموزشهای کمونیسم علمی و افسارزدن بر قاطر چموش لگدزن فرقه‌گرایی است که در طویل‌هی خرده‌بورژوائی آموزش یک جانبه‌گری و افراط‌گرایی را دیده‌است.

نگذاریم رویزیونیسم پُست مدرن در ظاهر چپ، خراب‌کاریهای رویزیونیسم کهن و مدرن را در جنبش کارگری تکمیل نموده و در خدمت تضعیف جنبش کارگری عصای دست امپریالیسم فراملی‌ها گردد.

ک. ابراهیم - ۱۷ اسفند ۱۳۸۴

**بجز نوشته هایی که با
امضای تحریریه منتشر
می گردد و بیانگر نظرات
حزب رنجبران ایران می
باشد، دیگر نوشته های
مندرج در نشریه رنجبر
به امضا های فردی
است و مسئولیت آنها با
نویسندگانشان می باشد.**

جلوه داده شود و یا مارکسیسم به دگمی تبدیل گردد همانند مذاهب و خصلت پویائی آن در عمل و در جریان رشد مبارزه‌ی طبقاتی، از آن گرفته شود.

- نفی وجود ملت‌ها به مثابه یک پدیده‌ی تاریخی و متعاقب آن نفی حق تعیین سرنوشت ملل، به بهانه‌ی بورژوائی بودن آن.
- نفی تشکلهای صنفی کارگران، به بهانه‌ی پیشرو بودن امر ایجاد شوراهای کارگری - آن هم در شرایط سرکوب وحشیانه و فقدان کوچکترین آزادیهای دموکراتیک - و مخدوش کردن تشکلیابی کارگران.
و ...

این گونه نفی گرائی‌ها ممکن است از یک کشور به کشور دیگر تفاوت‌هایی داشته و بر سر موضوعات جداگانه‌ای باشند. اما هدف یکی است: زیر سؤال بردن حقانیت کمونیسم علمی به مثابه تئوری راهنمای پرولتاریا در مبارزه‌ی طبقاتی اش که همراه پراتیک آن و کل بشریت رشد می‌کند، نفی رشد کمونیسم علمی در قرن بیستم! نیاموختن و به‌کار نیستن آن در عمل.

رویزیونیسم پُست مدرن به اندازه‌ی رویزیونیسم کهن و مدرن سازمان یافته نبوده و در جنبش کارگری نیز از نفوذی مشابه بی بهره است. زیرا کارگران، در تجربه و با غریزه و شم طبقاتی خود، نادرستی سیاستهای رویزیونیستی را درک کرده و به آن اعتنا نمی‌کنند. لذا این رویزیونیسم عملاً قادر به تاثیرگذاری پُرتوان در حرکت کارگران جهان نیست. اما این رویزیونیسم همراه با امپریالیسم، با استفاده از آشفته بازار ناشی از بروز رویزیونیسم مدرن و سه‌جهانی و از هم پاشیده شدن احزاب کمونیست، توانسته است چنان فرقه‌گرایی را در بخش کمونیستهای باقی‌مانده متشکل، دامن زند که کمونیستهای واقعی نتوانند مبارزه‌ای جدی برای وحدت دادن خود در درون یک کشور و در سطح جهانی با تکیه به آموزشهای کمونیسم علمی را با موفقیت پیش ببرند. به دیگر سخن دگماتیسم و خودمركزی‌بینی مد روز شده‌است و هر تشکل کوچک کمونیستی خود را بهترین جار می‌زند!!

هم اکنون رویزیونیستهای پُست مدرن چپ، عصای دست نئولیبرالیسم افسارگسیخته متجاوز، در خاورمیانه شده‌اند. به بهانه‌ی مبارزه علیه حاکمین مرتجع در منطقه، خود را زیر تبلیغات مبارزه علیه "اسلام سیاسی" و "مبارزه علیه تروریسم" حاکمین آمریکا و متحدین اش مخفی نموده و تحت این عنوان، در عمل به ایجاد مستعمرات پُست مدرن امپریالیسم فراملی‌ها کمک می‌کنند و از تجاوز امپریالیستی - صهیونیستی به منطقه

۳ - بی‌اعتنائی به تئوری کمونیسم علمی شکست موقتی سوسیالیسم این فرصت را به‌وجود آورد تا در برخورد به علل شکست، کمونیستها به بحث و جدلهای سختی وارد شوند. آن کمونیستهایی که به اصول تئوریک کمونیسم علمی وفادار بودند، به تحلیل از علل شکست، با توجه به شرایط تاریخی داده شده، پرداخته و تلاش کردند تا از آن درسهای لازم را برای پیش بردن مبارزه طبقاتی پرولتاریا و اجتناب از تکرار اشتباهات، به‌دست آورند. هر چند که هنوز توافقی جهانی بر سر آنها به‌وجود نیامده‌است. اما رویزیونیستهای پُست مدرن خود تئوری را به زیر علامت سؤال برده اند. به چند نمونه از این بی‌اعتنائی اشاره می‌کنم:

- نفی این‌که کمونیسم علم شرایط رهائی پرولتاریا است و مانند هر علمی باید آموخته و به‌کار برده‌شود و برای مجهز کردن کارگران به این علم، باید آنرا به‌درون طبقه برد. این‌نفی گرائی باعث می‌شود که روشن‌فکران کمونیست از طبقه کارگر جدا افتاده و امر دستیابی طبقه کارگر به تئوری علمی‌اش به سهولت ممکن نگشته و طبقه کارگر در انفراد و کورمال کورمال مبارزه‌اش را پیش ببرد.

- نفی دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه مبارزه طبقاتی در درون سوسیالیسم و برعکس تکیه روی آزادیهای بی‌قید و شرط سیاسی و تشکیلاتی در آن. در این زمینه رویزیونیستهای پُست مدرن راست و چپ بهم می‌رسند.

- نفی تشکیلات واحد کمونیستی در هر کشور جهت هدایت جنبش کارگری و توسل به پلورالیسم تشکیلاتی و در بهترین حالت قبول وحدت نوع جبهه واحدی کمونیستها توسط رویزیونیستهای پُست مدرن راست که اصل تمرکز نیروی کمونیستی و پرولتری و سیاست کمونیستی واحد را فدای پراکنده کاری خرده‌بورژوائی و خودمركزی‌بینی توسط رویزیونیستهای چپ می‌کند.

- نفی وحدت اراده و عمل مبتنی بر مرکزیت - دموکراتیک در درون یک تشکیلات کمونیستی، و تکیه روی فراکسیون‌گرایی تشکیلاتی و لذا تفرقه اندازی در عمل.

- نفی وحدت کمونیستها براساس اصول کمونیسم علمی و نکات اساسی برنامه و تاکتیک و به‌جای آن طرح وحدت ماگزیمالیستی که تخیلات صاف و پوست‌کنده‌ای بیش نبوده و رسیدن به آن غیرممکن است.

- نفی دست‌آوردهای تئوریک و عملی پرولتاریا در قرن بیستم و برگشت دادن همه‌گان به مارکسیسم تا سرفرصت مارکسیسم نیز، با یک اشاره قلم، ناکافی

ارتجاع داخلی و جهانی شد؛ یا باگفتن این که ماجرا بهما مربوط نیست، نابودی هم وطنان و به خصوص کارگران و زحمت کشان را شاهد شد و کشوری ویران شده از جنگی ناعادلانه را که احتمالا در صورت بهکارگیری بمبهای هسته‌ای غیرقابل زیست هم خواهدگشت، نظاره کرد. دژخیمان مرگ و نابودی فعالند و ما هم برای مقابله با آنها باید بپاخیزیم.

ما همچنین توجه خواننده‌گان را به نامه تعدادی از دانش‌مندان آمریکا که برخی از آنها جایزه نوبل نیز دریافت کرده‌اند به بوش در مورد خطر بهکارگیری سلاحهای هسته‌ای، جلب می‌کنیم. برای مطالعه‌ی آن به آدرس زیر مراجعه کنید: <http://physics.ucsd.edu/petition/physicistsletter.pdf> در این راستا ما کلیه‌ی نیروهائی که خواستار سرنگونی رژیم اسلامی حاکم و برقراری سوسیالیسم بوده و ضد هرگونه مداخله‌ی امپریالیستی در امور ایرانند دعوت می‌کنیم تا در رابطه با جلوگیری از بروز جنگ و یا در صورت بروز چه‌گونه‌گی مقابله با آن، دست به اقدامات مشترکی بزنند.

هیئت تحریریه رنجبر

* * * * *

طرحهای مربوط به ایران

(سیمور ام. هرش - ۸ آوریل ۲۰۰۶)

آیا ممکن است که پرزیدنت بوش برای جلوگیری از دستیابی تهران به بمب، به جنگ بپردازد؟

دولت بوش، درحالی که علنا از دیپلوماسی برای ممانعت از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای صحبت می‌کند، مخفیانه در داخل ایران عملیاتش را افزایش داده و به منظور یک حمله‌ی احتمالی طرح‌ریزیهایش را شدت بخشیده است. نظامیان و مقامات اطلاعاتی سابق و کنونی می‌گویند که گروههای طرح‌ریزی نیروی هوایی تعدادی هدف را در نظر گرفته‌اند و گروههایی از نیروهای جنگی آمریکا نیز تحت پوششی دستور ورود به ایران را دریافت کرده‌اند تا داده‌های مشخصی در مورد مکانهایی که باید مورد حمله قرار گیرند، بدست آورند و باگروههایی از اقلیتهای ملی ضدحکومتی رابطه برقرارکنند. مقامات دولتی می‌گویند که پرزیدنت بوش مصمم است که امکان شروع برنامه هدایت کننده غنی سازی اورانیوم در بهار امسال را به رژیم ایران ندهد.

است که: عمر رژیم کنونی ایران کی تمام خواهدکرد؟"

من وقتی که با کلاوسون صحبت می‌کردم، او تاکید داشت که "دولت تلاش دیپلوماتیک زیادی می‌کند". مع الوصف او افزود که ایران انتخاب دیگری جز پذیرش خواست آمریکا و یا مواجه شدن با حمله‌ی نظامی ندارد... کلاوسون گفت که او ترجیح می‌دهد که فعالیتهای تخریبی و دیگر عملیات مخفیانه نظیر "سوانح صنعتی" انجام گیرد... اما محتاطانه‌تر است که "با توجه به عمل‌کرد ایرانیها، خود را برای جنگی گسترده‌تر آماده‌نمائیم..."

یک طراح نظامی به من گفت که انتقادات کاخ سفید از ایران و طرح‌ریزی شدید فعالیتهای مخفی جهت کارزار "فشارورادکردن" به ایران است. "باید آماده رفتن بود و عکس‌العمل آنها را دید". "باید واقعا خطر بودن خود را نشان داد تا احمدی نژاد وادار به عقب‌نشینی شود". "مردم فکر می‌کنند که بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بوش تمرکز را روی صدام گذاشته بود. اما اگر یک کشور را در نظر بگیریم که بیشترین تمرکز پیوسته روی آن گذاشته شده باشد، این ایران است..."

یک دیپلمات برجسته در وین به من گفت "این قضیه به مراتب فراتر از مسئله‌ی هسته‌ای است. این درست نقطه مشترکی است که روی آن هنوز وقت لازم است تا روی آن متحدشد". اما دولت آمریکا معتقد است که تا قلب و مغز ایران به کنترل در نیاید، اشتراک به وجود نخواهد آمد. مسئله واقعی کنترل خاورمیانه و نفت آن در ۱۰ سال آینده است."

یک مشاور برجسته‌ی پنتاگون در امور جنگ علیه ترور نظر مشابهی را بیان داشت. "کاخ سفید بر این عقیده‌است که تنها راه حل تغییر ساختار قدرت در ایران است و این معنایی جز جنگ ندارد". او گفت "خطر این‌جاست که این امر این اعتقاد را در داخل ایران تقویت می‌کند که تنها راه دفاع از کشور، داشتن توانائی هسته‌ای است". یک درگیری نظامی منطقه را اثبات می‌کند که منجر به افزایش ترور خواهد شد: "حزب‌الله وارد عمل خواهد شد" که موفق‌ترین گروه تروریستی است و اکنون حزب سیاسی خود را نیز در لبنان دارد و رابطه‌اش با ایران فشرده‌است. "و القاعده هم می‌آید".

... ماه گذشته نوشته‌ای از کنفرانس امنیت خاورمیانه در برلین ارائه شد. سرهنگ سام گاردینر که تحلیل‌گر نظامی و استاد در کالج ملی جنگ قبل از بازتشیست‌گی‌اش

سازمانهای اطلاعاتی آمریکا و اروپا و آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای موافقت که ایران قصد دارد توانائی اش برای تولید سلاح هسته‌ای را توسعه دهد. اما ارزیابیهای بسیار متفاوتی در مورد این که این کار چه مدت زمانی طول خواهدکشید، ویا این‌که دیپلوماسی، تحریم و عملیات نظامی، کدامیک بهترین راه‌حل برای جلوگیری می‌باشند، وجود دارد. ایران پافشاری می‌کند که تحقیقاتش تنها جنبه‌ی صلح‌آمیز دارند که در توافق با قرارداد عدم گسترش سلاح هسته‌ای بوده و نمی‌توان آنها را به تاخیر انداخت و یا مانع آن شد.

در میان نظامیان ایالات متحده و جامعه بین‌المللی این باور در حال ازدیاد است که هدف نهائی پرزیدنت بوش در مقابله هسته‌ای با ایران، تغییر رژیم است. احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور ایران هولوکوست را نفی کرده و گفته‌است که اسرائیل باید "از نقشه جغرافیا برداشته شود". بنا به گفته‌ی یک مقام اطلاعاتی، بوش و دیگران در کاخ سفید، او را با آدولف هیتلر مقایسه می‌کنند. "این نامی است که آنها به‌کار می‌برند. آنها می‌گویند ایران صاحب سلاح استراتژیک، خطر جنگ جهانی دیگری را به‌وجود می‌آورد؟"

یک مشاور حکومتی که رابطه‌ای فشرده با رهبران غیر نظامی در پنتاگون دارد می‌گوید که بوش "مطلقا متقاعد شده‌است که ایران به‌زودی صاحب بمب خواهد شد" چنان‌چه از او ممانعت به عمل نیاید. او می‌گوید رئیس‌جمهور معتقد است که باید کاری را انجام دهد که "هیچ دموکرات یا جمهوری‌خواه منتخب در آینده، جرئت انجام آن را نمی‌تواند داشته‌باشد"، و "نجات ایران ماترک او خواهد شد".

یک مقام سابق ارتش که در مورد مسائل حساس به دولت کمک می‌کند، به من گفت که طرح‌ریزی نظامی مبتنی بر این اعتقاد است که "کارزار بمباران دامنه‌دار ایران، رهبران مذهبی را خوار ساخته و مردم را به‌قیام و سرنگونی حکومت هدایت خواهد کرد". او اضافه می‌کند: "من وقتی این راشنیدم دچار شوک شدم و از خود سوال کردم، آنها چه در سر می‌پروراند؟"

تغییر رژیم به‌صورتی عقلانی در ماه مارس توسط پاتریک کلاوسون متخصص امور ایران مطرح شد که مدیرکل تحقیقات در انستیتوی سیاست در خاور نزدیک بوده و از مدافعین بوش است. او در برابر کمیته روابط خارجی سنا در ۲ مارس گفت: "تازمانی که جمهوری اسلامی در ایران دوام بیاورد، برنامه هسته‌ای مخفی‌اش ادامه خواهد یافت" در نتیجه راه حل کلیدی عبارت از این

خشت "دوم" چون نهد معمارکج به ثریا نرسد دیوارکج !

طبقاتی فعالیتشان را سازمان می‌دهند و گرچه توده‌ها را "سازنده‌گان اصلی تاریخ" می‌دانند، اما معتقدند توده‌ها بدون داشتن رهبری آگاه، منضبط، پیشرو و مبارز، تلاش مبارزاتی شان به ثمرنشته و عمر جوامع طبقاتی طولانی‌تر می‌شود. به این دلیل هر حرکت کمونیستی، حرکتی است نه تنها متکی بر تئوری کمونیسم علمی، بلکه و بر همان اساس متکی است به تشکیلات زنده و آهنبینی که بتواند در جریان مبارزات حاد طبقاتی دوام آورده و پیوندش با طبقه‌ی کارگر و توده‌های زحمتکش قطع نشده و به رهبری مبارزات مشخص آنها بپردازد.

پیرامون علت این پراکنده‌شدنها، جز در پرتو آموزشهای تئوری کمونیسم علمی، به‌دقت جواب خود را نمی‌یابند.

این تئوری به ما می‌آموزد که هر تشکیلی که ادعای پیشرو پرولتاریا بودن را می‌کند، مقدمتا باید بر سه پایه‌ی اساسی استوار گردد : موضع، نقطه نظر و اسلوب پرولتاریائی .

۱ - موضع کمونیستی : کمونیستها اساسا برای تغییر جهان و پایان دادن به نظام استثمار کار مزدوری و نابود کردن مناسبات

"اتحادانقلابی نیروهای کمونیست و چپ ایران"، پس از نزدیک به ۵ سال (اوت ۲۰۰۱ - آوریل ۲۰۰۶) همکاری برخی تشکلهای سیاسی و تعدادی افرادمستقل که جمله‌گی خود را کمونیست می‌دانستند در آن اتحاد، سرانجام قادر به ادامه‌ی حیات نشده و بعد از شروعی امیدوارکننده، تدریجا روند افت و تنزل فعالیت‌هایش آغازگشته و علارغم داشتن پلاتفرم و اساسنامه، از هم پاشید.

درس‌های اخیر بارها تشکلهائی از این نوع باشوروشوق آغاز به کار کرده‌اند و در جریان کار از هم گسسته‌اند. جست و جو

رویزیونیسم عصر فراملی‌ها !

مادام که افراد فرانگیرند در پس هریک از جملات، اظهارات و وعده و وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی منافع طبقات مختلف را جستجوکنند - درسیاست همواره قربانی سفیهانه‌ی فریب و خودفریبی بوده و خواهند بود. لنین - سه منبع و سه جزء مارکسیسم

خرده‌بورژوازی و مدافعین ایده‌آلیسم فلسفی، مبارزه‌ی مرگ‌زنده‌گی را علیه این تئوری، چه در جریان تکوین و تولد آن و چه در جریان به‌کارگیری اش توسط جنبش متشکل و آگاهانه‌ی پرولتاریا برای پیش بردن انقلابات پرولتری و تکامل دادن آن در کوره مبارزات نظری و عملی، ادامه داده‌اند. این نبرد ارتجاعی علیه کمونیسم در دوسطح

سیر تحولات طبقاتی چند هزار ساله در جوامع بشری، خطوط عام گذار به جامعه جهانی بدون طبقه و بدون مبارزه طبقاتی، اصول عام سیاسی - تشکیلاتی - سبک کاری و فرماندهی طبقه‌کارگر در انجام این رسالت تاریخی - زاده شد.

تجربه تاریخی جهانی در ۱۶۰ سال گذشته نشان می‌دهد که بورژوازی ،

تئوری کمونیسم علمی توسط مارکس و انگلس، در جریان مبارزه‌ی حادی علیه گرایشات و انحرافات خرده‌بورژوائی و بورژوائی در درون جنبش نظری و عملی کارگری و به‌ویژه علیه نظرات آنارشئیستی و رفرمیستی، در اواخر قرن نوزدهم به صورت یک تئوری همه‌جانبه‌ی طبقاتی پرولتاریا در عرصه‌ی جهان بینی،

هشدارهائی که نباید به‌راحتی نادیده گرفت ! قسمت اول

بدترین امکان یعنی جنگ که احتمالی قوی است، اوضاع مورد بررسی قرار داده‌شود. به علاوه، بدون داشتن تدارک و آماده‌گی ذهنی و عینی لازم در صورت وقوع جنگی وحشتناک و حتا اتمی، نمی‌توان عکس العمل شایسته‌ای از خود بروز داد. آن وقت یا باید در کنار گود نشست و برای یک‌طرف جنگ هوراکشید و محو تماشای سلاخیهای

دهد که تا چه اندازه افراد و گروههائی که به همکاری با امپریالیسم آمریکا برای تجاوز به ایران می‌پردازند بی وجدان و ضد بشرند. به وقوع هرگونه جنگ تجاوزکارانه‌ی خطرناکی علیه ایران نباید کم بها داد. هدف ما این است که نه براساس خوشبینانه‌ترین امکان یعنی عدم دخالت امپریالیسم آمریکا در امور داخلی ایران، بلکه براساس بروز

در زیر خلاصه‌ای از یک نوشته و یک سخنرانی که اولی مربوط به یک روزنامه نگار معتبر آمریکا و دومی سخنرانی یک سناتور آمریکا در کنگره آن است، می‌آوریم تا خواننده‌گان رنجبر را از خطیر و حاد بودن اوضاع مطلع سازیم. طبعا ما با تمامی نقطه نظرات مطرح شده در این دونوشته موافق نیستیم. اما خواندن آنها به ما نشان می

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرسهای پستی حزب رنجبران ایران:

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

Ranjbar
Box 1047
162 12 Vällingby
SWEDEN

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washigton DC
20016
U.S.A

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس غُرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org